

پاسخ تشریحی تست‌های جمع‌بندی واژگان

فصل ۹

زبان انگلیسی دهم

زبان انگلیسی یازدهم

زبان انگلیسی دوازدهم

پاسخ درس ۱

۳-گزینه ۲ ترجمه جمله: «معلم به من گفت دندان‌هایم را مسواک بزنم

و مرتب به دندان‌پزشکم مراجعه کنم.»

(۱ کاملاً / ۲ به صورت مرتب / ۳ به طور مشابه / ۴ احتمالاً)

regularly (adv.)

به شکلی مرتب، مرتباً

She **regularly** appears on TV talk shows.

او مرتب در برنامه‌های گفت و شنود تلویزیونی حضور می‌یابد.

regular (adj.)

مرتب، منظم

Doing **regular** exercise is useful for everyone.

(Vision 2 – Page 73)

انجام ورزش منظم برای همه مفید است.

We hear from him **on a regular basis**.

ما مرتب از احوال او باخبر می‌شویم.

irregular (adj.)

نامنظم، بی‌قاعده

Some adjectives have **irregular** comparative and superlative forms. (Vision 1 – Page 56)

بعضی از صفات صورت‌های تفضیلی و عالی بی‌قاعده دارند.

۴-گزینه ۳ ترجمه جمله: «مجموعه‌ای از کارهای برنامه‌ریزی شده برای

رسیدن به چیزی، راهبرد نام دارد.»

(۱ مصلحت، عقلانی بودن / ۲ اعتماد به نفس / ۳ راهبرد / ۴ راز، معما)

Read the Reading. Use the above **strategy** to find what these words refer to. (Vision 2 – Page 92)

متن را بخوانید. راهبرد بالا را به کار ببرید تا بفهمید این کلمات به چه چیزی اشاره می‌کنند.

۵-گزینه ۱ ترجمه جمله: «درختان برای مسدود کردن جاده‌ها قطع

شده‌اند. معنی "fell" است.»

ترجمه گزینه‌ها در حالت مصدری:

(۱ قطع کردن، کاهش دادن / ۲ خاموش کردن / ۳ دور کردن، دور شدن / ۴

کم کردن (صدا...))

They are **cutting down** forests to clear land for cattle.

آن‌ها دارند درختان را قطع می‌کنند تا زمین را برای گله خالی کنند.

۶-گزینه ۳ ترجمه جمله: «این‌که شنا یکی از بهترین انواع ورزش‌هاست،

دانشی (اطلاعات) عمومی است (همه از آن مطلع هستند).»

(۱ جدی / ۲ میانگین / ۳ عمومی / ۴ مؤثر، عملی)

کلمه "common" در ترکیب "a common noun" یعنی «اسم عام»؛ اما این کلمه می‌تواند به تنهایی صفت نیز باشد که در این حالت به معنی «عام، رایج» است.

Look out for **common** reference words like 'it, they, them, this, those, that, etc'. (Vision 2 – Page 91)

به دنبال کلمات مرجع رایج (عمومی) مانند «این، آن‌ها، ایشان، این، آن‌ها، آن و غیره» بگردید.

It is **common for** children to be afraid of the dark.

بین کودکان معمول است که از تاریکی بترسند.

This attitude is **common to** most young men in the armed services.

این نگرش بین اغلب آقایان جوان در نیروهای مسلح رایج است.

I found I **had** a lot **in common with** these people.

متوجه شدم با این مردم وجه اشتراک زیادی داشتم.

۱-گزینه ۳ ترجمه جمله: «کتاب به شیوه‌ای مناسب سن کودکان نوشته

شده بود. معنی "appropriate" است.»

(۱ کارآمد / ۲ طبیعی / ۳ مناسب / ۴ حمایتی)

یادداشت: در هر تست واژگان، مثالی از مشتقات (word family) مهم کلمه جواب برایتان ارائه می‌دهم. با توجه به تأکید کتاب درسی دوازدهم، بررسی و یادگیری کلیه مشتقات رایج یک کلمه ضروری است.

کلمه "proper" در ترکیب "a proper noun" یعنی «اسم خاص». کاربردهای اسامی خاص را در درسنامه رایتینگ درس ۱ دهم توضیح دادم. اما این کلمه می‌تواند به تنهایی صفت نیز باشد که در این حالت به معنی «مناسب» است.

Complete the following sentences with the **proper** form of adverbs. (Vision 1 – Page 117)

جملات زیر را با شکل مناسب قیود کامل کنید.

Please dress in a way **proper** to the occasion.

لطفاً مناسب مراسم (موقعیت) لباس بپوش.

به قید "properly" (به طور مناسب) هم دقت کنید:

Some (people) have not even slept well or have not eaten **properly** for a long time. (Vision 2 – Page 64)

برخی (افراد) حتی خوب نخوابیده‌اند یا برای مدتی طولانی به شکلی مناسب غذا نخورده‌اند.

۲-گزینه ۳ ترجمه جمله: «سیگار کشیدن احتمال ابتلا به سرطان را در

شما افزایش می‌دهد.»

ترجمه گزینه‌ها در حالت مصدری:

(۱ اندازه گرفتن / ۲ تولید کردن / ۳ بالا رفتن / ۴ دانلود کردن (گرفتن فایل

از اینترنت)

increase (v.)

افزایش دادن، افزایش یافتن

When the number of people on Earth **increases**, they need more places for living. (Vision 1 – Page 22)

وقتی تعداد آدم‌های روی زمین افزایش می‌یابد، آن‌ها به فضای بیشتری برای زندگی احتیاج دارند.

increase (n.)

افزایش

a 10% **increase** in house prices یک افزایش ده درصدی در قیمت خانه

increased (adj.)

مضاعف، افزایش یافته

Passive smoking can lead to an **increased** risk of lung cancer.

استعمال منفعل دخانیات (دود ناخواسته سیگار) می‌تواند به افزایش خطر سرطان ریه منجر شود.

increasing (adj.)

رو به افزایش

Increasing efforts are being made to solve the problem.

تلاش‌های فزاینده‌ای در راستای حل این مشکل در حال انجام است.

increasingly (adv.)

به‌طور فزاینده

People are becoming **increasingly** worried about the unemployment.

مردم دارند به شکل فزاینده‌ای (بیشتر) در مورد بیکاری نگران می‌شوند.

Avoid colloquial **expressions** that are out of place in an academic essay.

از عبارات محاوره‌ای که در یک مقاله علمی-دانشگاهی جای ندارند، پرهیز کنید.
بیان کردن **express (v.)**

Bill's not afraid to **express** his opinions.

بیل از اینکه نظراتش را بیان کند، نمی‌ترسد.

تندرو، سریع‌السير **express (adj.)**

Take an **express** train. (Prospect 3 – Page 118)

با قطار تندرو برو.

گویا، پرمعنی **expressive (adj.)**

She has big **expressive** eyes. او چشمان درشت و نافذ دارد.

۱۱-گزینه ۳ ترجمه جمله: «بچه‌ها نجات یافتند، اما آتش خانه‌شان را ویران کرد.»

ترجمه گزینه‌ها در حالت مصدری:

(۱ گرفتن / ۲ رنج بردن / ۳ ویران کردن / ۴ آسیب رساندن

تخریب کردن **destroy (v.)**

Humans **destroy** the natural homes of the animals in the forests. (Vision 1 – Page 22)

انسان‌ها زیست‌بوم‌های طبیعی حیوانات در جنگل‌ها را نابود می‌کنند.

تخریب **destruction (n.)**

The **destruction** of the house was completed in two days.

تخریب خانه دو روزه تمام شد.

تخریب‌شده **destroyed (adj.)**

Alzheimer's is responsible for her **destroyed** mind.

آلزایمر علت ذهن تخریب‌شده اوست.

مخرب **destructive (adj.)**

Lack of trust is very **destructive** in a relationship.

فقدان اعتماد در یک رابطه بسیار مخرب است.

۱۲-گزینه ۴ ترجمه جمله: «همسرم به من گفت لباس‌هایم را عوض کنم،

چون فکر می‌کرد برای مهمانی مناسب لباس نپوشیده بودم.»

(۱ به‌طور جدی / ۲ شخصاً / ۳ معمولاً / ۴ به‌طور مناسب

The dinner is formal, so please dress **appropriately**.

مراسم شام رسمی است، پس لطفاً مناسب لباس بپوش.

She met her husband, **appropriately enough**, at a wedding.

او همسرش را در یک عروسی دید که شاید بهترین جای ممکن برای این ملاقات بود.

مناسب **appropriate (adj.)**

Write the **appropriate** form of each noun. (Vision 1 – Page 37)

شکل مناسب هر اسم را بنویسید.

نامناسب **inappropriate (adj.)**

The movie's subject matter is **inappropriate** for small children.

موضوع این فیلم برای بچه‌های کوچک نامناسب است.

مناسب بودن، تناسب **appropriateness (n.)**

He questioned the **appropriateness** of the movie for young children.

او دربارهٔ مناسب بودن این فیلم برای بچه‌های خردسال ابراز تردید کرد.

به قید "commonly" نیز توجه کنید:

Elbow injuries are **commonly** found among tennis players.

آسیب آرنج معمولاً بین بازیکنان تنیس دیده می‌شود.

۷-گزینه ۳ ترجمه جمله: «الف: می‌دانستی ماریا دارد ازدواج می‌کند؟

ب: نه، نمی‌دانستم. چه عالی!»

(۱ مثبت / ۲ جدی / ۳ جالب، زیبا، قشنگ / ۴ محتمل

شگفت‌انگیز، خارق‌العاده **wonderful (adj.)**

Our body is a **wonderful** system. (Vision 1 – Page 45)

بدن ما نظام شگفت‌انگیزی است.

چه جالب! چه عالی! **How wonderful!**

How wonderful! Can we see them without a telescope?

(Vision 1 – Page 47)

چه جالب! می‌توانیم بدون تلسکوپ آن‌ها را ببینیم؟

به‌طور شگفت‌انگیز **wonderfully (adv.)**

Things have worked out **wonderfully** well.

کارها به‌طور شگفت‌انگیز جلو رفتند/ انجام شدند.

شگفتی **wonder (n.)**

The human body is a real **wonder**. (Vision 1 – Page 50)

بدن انسان یک شگفتی واقعی است.

از خود پرسیدن، کنجکاو بودن به دانستن چیزی **wonder (v.)**

Excuse me Mr. Iranmehr, I **wonder** if you could help me.

(Vision 3 – Page 47)

بیخشید آقای ایرانمهر، می‌خواستم بدانم آیا می‌توانید به من کمک کنید.

۸-گزینه ۳ ترجمه جمله: «این نوع گیاه، که در این‌جا کمیاب است،

معمولاً در کوه‌های آمریکای جنوبی یافت می‌شود.»

(۱ به‌طور مناسب / ۲ قدرتمندانه / ۳ معمولاً / ۴ به صورت تجاری

۹-گزینه ۴ ترجمه جمله: «او تا همین اواخر قدرتمندترین بانکدار شهر بود،

اما چند بانکدار قدرتمندتر کارشان را شروع کردند.»

(۱ بلافاصله / ۲ به‌طور شگفت‌انگیزی / ۳ معمولاً / ۴ اخیراً

اخیراً **recently (adv.)**

Oh, yes. I have learned to play it **recently**. (Vision 2 – Page 69)

اوه، بله. من به تازگی یاد گرفته‌ام آن را بازی کنم.

اخیر **recent (adj.)**

In **recent** years, scientists try to use other types of energy resources. (Vision 3 – Page 80)

در سال‌های اخیر، دانشمندان می‌کوشند از سایر منابع انرژی استفاده کنند.

توضیح: ترکیب "until (very) recently" یعنی «تا همین اواخر، این اواخر».

۱۰-گزینه ۱ ترجمه جمله: «حالات چهره شما همچنین کمک می‌کند بر

بخش‌هایی از سخنانتان تأکید کنید: لبخند زدن یا بالا انداختن ابروهایتان را

امتحان کنید.»

(۱ حالت صورت / ۲ شکل‌گیری / ۳ ارتباط / ۴ پیشنهاد

ابراز، بیان، اصطلاح، حالت صورت **expression (n.)**

I decided to go to the meeting as an **expression** of support.

تصمیم گرفتم برای ابراز حمایت به جلسه بروم.

۳-گزینه ۱ ترجمه جمله: «طراحی ظریف و پر از جزئیات (بیچیده) این تمبر باعث شد در میان مجموعه او قطعه‌ای ارزشمند باشد.»
(۱ مجموعه / ۲ نمایندگی / ۳ لحن / ۴ جشن

collection (n.) مجموعه
There is a **collection** of Farshchian's in Astan Ghods Museum.
(Vision 2 – Page 84)

مجموعه‌ای از آثار فرشچیان در موزه آستان قدس وجود دارد.

collect (v.) جمع کردن
The school bus **collects** the children each morning.
(Vision 1 – Page 49)

اتوبوس مدرسه هر صبح بچه‌ها را جمع می‌کند.

collective (adj.) جمعی
We made a **collective** decision to close the school.

ما برای بستن مدرسه تصمیمی جمعی گرفتیم.

collectively (adv.) به صورت جمعی
We have had a successful year, both **collectively** and individually.
ما سال موفقی داشتیم: هم به صورت جمعی، هم انفرادی.

collector (n.) کلکسیونر، جمع کننده
These are solar **collectors** that collect heat by absorbing sunlight and producing solar power. (Vision 3 – Page 81)

این‌ها جمع کننده‌های خورشیدی هستند که گرما را از طریق جذب نور خورشید و تولید انرژی خورشیدی جمع می‌کنند.

a stamp **collector** کلکسیونر تمبر
collected (adj.) مجموعه (جمع آوری شده)

His **collected** poems were published in 1928.
مجموعه اشعار او در سال ۱۹۲۸ چاپ شد.

۴-گزینه ۱ ترجمه جمله: «بدون پرداختن به جزئیات، می‌توانم بگویم سال بسیار موفقی داشته‌ایم.»
(۱ جزئیات / ۲ اتفاق، رخداد / ۳ اصطلاح / ۴ تأثیر

Read quickly. Don't read every word. **Details** are not important. (Vision 2 – Page 59)

سریع بخوانید. تک تک کلمات را نخوانید. جزئیات مهم نیستند.

He refused to **go into detail** about what they had said at the meeting.

او از پرداختن به جزئیات درباره آنچه در جلسه گفته بودند، امتناع کرد.

این کلمه می‌تواند در نقش فعل نیز به کار رود:

The report **details** the progress we have made over the last year.

این گزارش پیشرفتی را که طی سال گذشته داشتیم به طور مفصل شرح می‌دهد.
و البته در این خانواده، صفت هم داریم:

Students had to write a **detailed** comparison of the two texts.
دانش آموزان باید مقایسه‌ای **تفصیلی (جزئی و دقیق)** بین این دو متن می‌نوشتند.

۵-گزینه ۴ ترجمه جمله: «رفتار اجتماعی جدید بین جوانان تا حدودی به دلیل تغییرات اخیر در الگوی زندگی خانوادگی به وجود می‌آید.»
(۱ برنامه / ۲ نکته، راهنمایی / ۳ تجربه / ۴ الگو

۱۳-گزینه ۴ ترجمه جمله: «دانشمندان علوم رفتاری می‌گویند لازم است نوزاد توجه محبت‌آمیز دریافت کند.»
(۱ اثر / ۲ نشانه / ۳ کارکرد / ۴ توجه

attention (n.) توجه
Endangered animals need protection and **attention**.
(Vision 1 – Workbook – Page 20)

حیوانات در معرض خطر انقراض نیازمند حمایت و توجه هستند.

A good traveler should **pay attention** to plants and wildlife.
(Vision 1 – Workbook – Page 63)

یک مسافر خوب باید به گیاهان و حیات وحش توجه کند.

attendant (n.) سرپرست، متصدی
Pool **attendants** kept a constant watch on the swimmers.

متصدیان استخر دائماً شناگران را زیر نظر داشتند.

attend (v.) شرکت کردن
I **attended** Fajr International Film Festival.
(Prospect 3 – Page 82)

من در جشنواره بین‌المللی فیلم فجر شرکت کردم.

توجه

فعل «attend» به معنای «شرکت کردن در» حرف اضافه ندارد.
یعنی «attend in/at» نادرست است.

۱۴-گزینه ۳ ترجمه جمله: «سوالات تکلیف باید در سطح سختی مناسبی باشد؛ به عبارت دیگر، باید نه خیلی آسان و نه خیلی سخت باشد.»
(۱ کُل / ۲ اجتماعی / ۳ مناسب / ۴ عجیب و غریب

۱۵-گزینه ۱ ترجمه جمله: «این برنامه اساساً برای این طراحی می‌شود که به افراد درباره اثرات مخرب سیگار آموزش دهد.»
(۱ مخرب / ۲ مفرد، یگانه / ۳ طبیعی / ۴ سنگین

پاسخ درس ۲

۱-گزینه ۲ ترجمه جمله: «در واقع، من او را ندیدم - فقط صدایش را شنیدم.»
(۱ طبیعتاً / ۲ در واقع / ۳ روزانه / ۴ به صورت شفاهی

actually (adv.) در واقع، در حقیقت
Actually, Isfahan is very famous for its mosques and palaces.
(Prospect 2 – Page 42)

در حقیقت، اصفهان به خاطر مساجد و کاخ‌هایش بسیار معروف است.

actual (adj.) واقعی، حقیقی
We don't know her **actual** date of birth.

ما تاریخ حقیقی تولد او را نمی‌دانیم.

۲-گزینه ۱ ترجمه جمله: «او همیشه چیزی اضافه برای خوردن می‌خواهد. هیچ وقت به چیزی که به او داده می‌شود راضی نمی‌شود.»
(۱ اضافه / ۲ مرتبط / ۳ واقعی، فعلی / ۴ سالم

Could you get an **extra** loaf of bread?

ممکن است یک قرص نان اضافی بگیری؟

in fact

در حقیقت

In fact, language teachers suggest you do plenty of extra learning outside of school, places like your home or a library near you. (Vision 2 – Workbook – Page 10)

در حقیقت، معلمان زبان به شما پیشنهاد می‌کنند که مقدار زیادی از یادگیری بیشتر را خارج از مدرسه، یعنی در مکان‌هایی مانند خانه‌تان یا کتابخانه‌ای نزدیکتان انجام دهید.

۹-گزینه ۳ ترجمه جمله: «پلیس آن کپی را با اصل **مقایسه کرد**، اما تفاوت زیادی وجود نداشت.»

ترجمه گزینه‌ها در حالت مصدری:

(۱) ترکیب کردن / (۲) ربط دادن / (۳) **مقایسه کردن** / (۴) در نظر گرفتن

Compare your answers **with** your classmates'. (Vision 2 – Page 52)

پاسخ‌هایتان را با (پاسخ‌های) همکلاسی‌هایتان **مقایسه کنید**.

comparison (n.) **In comparison to** other recent video games, this one isn't very exciting.

در مقایسه با سایر بازی‌های ویدئویی اخیر، این یکی زیاد هیجان‌انگیز نیست. After months of living in a tropical climate, Spain seemed cool **by comparison**.

بعد از ماه‌ها زندگی در اقلیم استوایی، اسپانیا **در قیاس** به نظر خنک می‌رسید. The writer **draws/makes a comparison** between the 1950s and the present day.

این نویسنده بین سال‌های دهه پنجاه و امروز **مقایسه برقرار می‌سازد**. قابل قیاس (غیرقابل قیاس) (**comparable (adj.) (≠ incomparable)**) Pluto is **comparable in size** to the Moon.

پلوتون به لحاظ اندازه با ماه **قابل قیاس** است.

His poetry is hardly **comparable with** Shakespeare's. اشعار او با اشعار شکسپیر **قابل مقایسه** نیست.

comparably (adv.) Both groups performed **comparably** well. هر دو گروه **نسبتاً خوب** اجرا کردند.

comparative (adj.) It's a **comparative** analysis of a large number of studies. این (کار) **تحلیلی مقایسه‌ای** از تعداد زیادی تحقیق است.

حتماً می‌دانید که این کلمه در کاربرد دیگری هم در کتاب درسی آمده است: Some adjectives have irregular **comparative** and superlative forms. (Vision 1 – Page 56)

برخی صفات صورت **تفضیلی** و عالی بی‌قاعده‌ای دارند.

۱۰-گزینه ۴ ترجمه جمله: «پیرمرد به **مجموعه** تمبرهای باارزشی که در حال حاضر در آلبومش دارد بسیار افتخار می‌کند.» (۱) کانال / (۲) تجربه / (۳) تضاد / (۴) **مجموعه**

۱۱-گزینه ۲ ترجمه جمله: «سن **واقعی** او ۴۵ بود، نه ۴۰ که در فرم خود قید کرده بود.»

(۱) اساسی، پایه‌ای / (۲) **واقعی** / (۳) جسمی / (۴) خوشایند

In ancient times the sky watchers found **patterns** of stars in the sky. (Vision 3 – Page 66)

در دوران باستان، مشاهده‌گران آسمان **الگوهای** ستارگان را در آسمان پیدا کردند. و کاربرد این کلمه در نقش فعل:

Tiny white flowers **patterned** the ground like confetti. گل‌های ریز سفید زمین را همچون کافتی (نواره کاغذ رنگی) **نقش‌دار کردند**.

۶-گزینه ۴ ترجمه جمله: «اگر **بابت** پیشرفت او **نگرانی**، حتماً با یکی از معلم‌هایش درباره آن صحبت کن.»

(۱) خسته از / (۲) ضروری برای / (۳) رنجیده از / (۴) **نگران بابت**

He was **worried** because he had lost his documents. (Vision 3 – Page 99)

او **نگران** بود چون مدارکش را گم کرده بود.

worry (v.) Don't **worry about** washing the dishes. (Vision 2 – Workbook – Page 38)

نگران شستن ظرف‌ها نباش. **worry (n.)** آرام: بدون **نگرانی**

calm: without **worry** **worrying (adj.)** نگران‌کننده

The situation is extremely **worrying**. این وضعیت به شدت **نگران‌کننده** است.

worryingly (adv.) به طرز نگران‌کننده‌ای

Levels of some pollutants are **worryingly** high. سطوح برخی از آلاینده‌ها **به طرز نگران‌کننده‌ای** بالاست.

۷-گزینه ۱ ترجمه جمله: «او داشت تند می‌دوید؛ برای همین است که حالا **به سختی** نفس می‌کشد.»

(۱) **به سختی**، به شدت / (۲) معمولاً / (۳) به طور خاص / (۴) به شکلی مناسب Britain is **heavily** dependent on imports for its raw materials. بریتانیا برای مواد خامش **به شدت** به واردات وابسته است.

heavy (adj.) سنگین

heavy traffic (Prospect 2 – Workbook – Page 29) ترافیک سنگین

heavy rain (Vision 3 – Page 27) باران سنگین / شدید

۸-گزینه ۱ ترجمه جمله: «معلم خوب باید دانش‌آموزان را تشویق کند **حقایق اولیه** (بنیادین) علمی را بفهمند.»

(۱) **حقیقت** / (۲) عادت / (۳) هدف / (۴) تکلیف

First of all, we need to know the **facts** of the case. اول از همه، باید **حقایق** این پرونده را بدانیم.

factual (adj.) حقیقی

Libraries are stores of **factual** information. کتابخانه‌ها مخزن‌های اطلاعات **حقیقی** هستند.

factually (adv.) به شکل حقیقی، در واقع

The document is **factually** correct. این سند **در واقع** (به لحاظ **حقایق**) صحیح است.

success (n.) موفقیت

No **success** is possible without hard work. (Vision 1 – Page 78)

هیچ موفقیتی بدون کار سخت ممکن نیست.

succeed (v.) موفق شدن

You should wake up and start work early if you want to **succeed**.

(Vision 3 – Page 83)

باید زود از خواب بیدار شوی و کار را شروع کنی. اگر می‌خواهی موفق شوی.

successful (adj.) موفق

Teenagers who help others are more **successful** in life.

(Vision 3 – Page 15)

نوجوانانی که به دیگران کمک می‌کنند، در زندگی موفق‌تر هستند.

unsuccessful (adj.) ناموفق

They made several **unsuccessful** attempts to reach the moon.

آن‌ها چندین تلاش ناموفق برای رسیدن به ماه انجام دادند.

successfully (adv.) به شکلی موفقیت‌آمیز

A number of patients have been **successfully** treated with the new drug.

چندین بیمار با این داروی جدید با موفقیت درمان شده‌اند.

unsuccessfully (adv.) به شکلی ناموفق

We searched **unsuccessfully** for a map of Kerman.

(Vision 3 – Page 56)

ما به شکلی ناموفق دنبال نقشه‌ای از کرمان گشتیم.

۲-گزینه ۱ ترجمه جمله: «قبل از اختراع چاپ، کتاب‌ها باید با دست

نوشته می‌شدند.»

(۱) اختراع (۲ / مشاهده / ۳ / رقابت / ۴) پیشنهاد

invention (n.) اختراع

New medicines and medical **inventions** have saved the lives of many people. (Vision 2 – Page 65)

داروهای جدید و اختراعات پزشکی جان آدم‌های زیادی را نجات داده است.

invent (v.) اختراع کردن

Alexander Graham Bell himself **invented** the telephone.

(Vision 1 – Page 86)

الکساندر گراهام بل خودش تلفن را اختراع کرد.

inventive (adj.) خلاق، ابتکاری

He is very **inventive**, always dreaming up new gadgets for the home.

او بسیار خلاق است، همیشه به ابداع دستگاه‌های نو برای خانه فکر می‌کند.

inventor (n.) مخترع

He was a great **inventor**. (Vision 1 – Page 85)

او مخترع بزرگی بود.

۳-گزینه ۲ ترجمه جمله: «پزشک‌ها مشاهده کردند که این بیماری فقط

در زنان بالای ۵۰ سال رخ می‌دهد.»

ترجمه گزینه‌ها در حالت مصدري:

(۱) وزن کردن، سنجیدن (۲ / مشاهده کردن / ۳) نصب کردن (۴) محافظت کردن

observe (v.) مشاهده کردن

Scientists learn about the world by **observing** and experimenting.

(Vision 1 – Workbook – Page 44)

دانشمندان با مشاهده و تجربه در مورد دنیا اطلاعات به دست می‌آورند.

۱۲-گزینه ۲ ترجمه جمله: «الف: می‌توانم آن را برای هفته بعد آماده کنم.

ب: حتماً (قطعاً) می‌توانی آن را زودتر از این انجام بدهی.»

(۱) واقعاً (۲ / حتماً / ۳) دقیقاً (۴) با قدرت

«می‌توانم اینجا بنشینم؟» «حتماً» **“Surely.”** “May I sit here?”

Surely you don't expect me to believe that?

مطمئناً از من انتظار نداری آن (حرف) را باور کنم؟

sure (adj.) مطمئن

Are you **sure** this is the good way of doing it? (Vision 2 –

Page 67)

آیا مطمئنی این راه درست انجام دادن این کار است؟

۱۳-گزینه ۲ ترجمه جمله: «متأسفانه باید بگویم پیش‌بینی‌های ما به طرز

نامیدکننده‌ای با نتایج واقعی، که بعد از مطالعات دقیق به آن‌ها رسیدیم، نادرست

از آب در آمدند.»

(۱) کل (۲ / واقعی / ۳) احتمالی (۴) توسعه‌ای، رشدی

۱۴-گزینه ۳ ترجمه جمله: «برای تحقیق درباره قیمت، کیفیت، سبک و

دوام دو قلم جنس فروشی، از اینترنت استفاده کن.»

(۱) روش (۲ / موضوع / ۳) کیفیت (۴) رسانه

quality (n.) کیفیت

You may use adjectives to describe something or ask about

details such as the **quality**, size, age, and color.

(Vision 1 – Page 58)

شما می‌توانید از صفت‌ها برای توصیف چیزی یا پرسیدن در مورد جزئیاتی مانند

کیفیت، اندازه، سن و رنگ استفاده کنید.

۱۵-گزینه ۱ ترجمه جمله: «گرافیک رایانه‌ای به ما این امکان را می‌دهد تا

زندگی انسان‌های دوران باستان را به شکلی واقعی نشان دهیم. احساس می‌کنید

واقعاً آنجا هستید.»

(۱) حقیقتاً، در واقع (۲) به شکلی مناسب (۳) اخیراً (۴) محترمانه

۱۶-گزینه ۲ ترجمه جمله: «اگر دبیر ریاضیات را بیشتر از دبیر تاریخ

دوست داری، داری آن دو را با هم قیاس می‌کنی.»

ترجمه گزینه‌ها در حالت مصدري:

(۱) محل‌یابی کردن (۲) مقایسه کردن (۳) تولید کردن (۴) سنجیدن، اندازه گرفتن

۱۷-گزینه ۴ ترجمه جمله: «سیاره مشتری ۶۹ قمر دارد که در مسیری

کروی شکل دور این سیاره می‌چرخند.»

(۱) فضا (۲) زیارتگاه (۳) جنگل (۴) سیاره

Jamshid is/was very interested in numbers and **planets**.

(Vision 1 – Page 85)

جمشید خیلی به اعداد و سیارات علاقه‌مند است/ بود.

پاسخ درس ۳

۱-گزینه ۴ ترجمه جمله: «آیا گواهی‌ای داری که نشان دهد با موفقیت این

دوره را تمام کرده‌ای؟»

(۱) بدون دردرس، صلح‌آمیز (۲) معمولاً (۳) پشت سر هم (۴) با موفقیت

۸-گزینه ۱ ترجمه جمله: «انگار ناگهانی اتفاق افتاد: احساس وحشتناکی

داشتم و خواستم من را به بیمارستان ببرند.»

(۱ ناگهانی / ۲ هدف / ۳ قدرت / ۴ رویا

مرگ او ناگهانی بود. Her death was **sudden**.

All of a sudden the lights went out.

ناگهان چراغ‌ها خاموش شدند.

ناگهان، به ناگاه **suddenly (adv.)**

We were talking about our day. **Suddenly** we heard a noise.

(Vision 1 – Page 87)

داشتم درباره روزمان حرف می‌زدیم. ناگهان صدای شنیدیم.

۹-گزینه ۱ ترجمه جمله: «از آنجایی که این مرد تنبل است و هیچ

احساس مسئولیتی ندارد، برای پول درآوردن برای خانواده‌اش کار نمی‌کند.»

(۱ احساس / ۲ اساس / ۳ عادت / ۴ مقدار

حس، منطق، معنی **sense (n.)**

sense of belonging/responsibility/identity/humor

حس تعلق / مسئولیت / هویت / شوخ طبعی

It **makes sense** to keep such information on disk.

به نظر منطقی می‌آید که چنین اطلاعاتی را روی دیسک نگه داریم.

۱۰-گزینه ۲ ترجمه جمله: «برای نجات زندگی‌ات، در زمان اضطرار، باید تا

می‌توانی سریع عمل کنی.»

ترجمه گزینه‌ها در حالت مصدری:

(۱ قرار دادن / ۲ عمل کردن. اقدام کردن / ۳ ساختن / ۴ نگه داشتن

در این تست هم‌آبی بسیار مهم **“take action”** به معنی «اقدام کردن» را داریم.

به مشتقات دیگر توجه کنید:

کار، عمل **action (n.)**

I asked him to explain his **actions**.

از او خواستم درباره کارهایش توضیح دهد.

انفعال، تنبلی **inaction (n.)**

Future generations will condemn us for **inaction**.

نسل‌های آینده ما را به خاطر انفعال (کاری نکردن) نکوهش خواهند کرد.

فعالیت **activity (n.)**

There has been an increase in the city's economic **activity**.

در فعالیت اقتصادی شهر رشدی وجود داشته است.

سکون، بی‌حرکتی **inactivity (n.)**

His job involved long periods of physical **inactivity**.

شغل او مستلزم بی‌حرکتی طولانی‌مدت بود.

فعال **active (adj.)**

Cats are most **active** at night.

گربه‌ها بیش از هر زمانی طی شب فعال هستند.

غیرفعال، بدون جنب و جوش، منفعل **inactive (adj.)**

Inactive people suffer higher rates of heart disease.

افراد غیرفعال به میزان بیشتری از بیماری قلبی رنج می‌برند.

فعالانه، به شکلی فعال **actively (adv.)**

They participate **actively** in their church.

آن‌ها فعالانه در (مراسم، کارهای) کلیسای‌شان شرکت می‌کنند.

مشاهده، مراقبت **observation (n.)**

He spent two nights under close **observation** in hospital.

او دو شب را تحت مراقبت دقیق در بیمارستان سپری کرد.

رصدخانه **observatory (n.)**

Alireza is visiting an **observatory**. (Vision 1 – Page 47)

علیرضا دارد از یک رصدخانه بازدید می‌کند.

۴-گزینه ۴ ترجمه جمله: «از چند سال انجام آن کار تجربه مفیدی به

دست آورده‌ام.»

ترجمه گزینه‌ها در حالت مصدری:

(۱ سلام و احوالپرسی کردن / ۲ حدس زدن / ۳ راهنمایی کردن / ۴ به دست آوردن

به دست آوردن **gain (v.)**

I've **gained** five kilos in three months. (Vision 2 – Page 54)

توی سه ماه پنج کیلو وزن اضافه کرده‌ام.

دست‌آورد، کسب **gain (n.)**

No pain, no **gain**. (Vision 1 – Page 80)

نابردن رنج، گنج میسر نمی‌شود.

۵-گزینه ۱ ترجمه جمله: «او را تحت نظر در بیمارستان نگه داشتند تا

دکترها ببینند آیا مشکلی دارد.»

(۱ تحت نظر / ۲ پیشنهاد / ۳ مجموعه / ۴ ارتباط

۶-گزینه ۲ ترجمه جمله: «موفقیت آزمایش به کنترل دقیق شرایط توسط

ما بستگی دارد.»

(۱ برنامه / ۲ آزمایش / ۳ نورافکن / ۴ دانش‌آموختگی، طبقه‌بندی

آزمایش، آزمایش کردن **experiment (n. & v.)**

The students **do experiments** in the school laboratory.

(Vision 1 – Page 77)

دانش‌آموزان در آزمایشگاه مدرسه آزمایش انجام می‌دهند.

Scientists learn about the world by observing and

experimenting. (Vision 1 – Workbook – Page 44)

دانشمندان با مشاهده و آزمایش (کردن) درباره جهان اطلاعاتی به دست می‌آورند.

تجربی، آزمایشی **experimental (adj.)**

The equipment is still at the **experimental** stage.

این ابزار هنوز در مرحله آزمایشی است.

به صورت آزمایشی **experimentally (adv.)**

The treatment has been used **experimentally**, but it is too early to tell whether it works.

این درمان به صورت آزمایشی مورد استفاده قرار گرفته است، ولی هنوز برای گفتن

اینکه جواب می‌دهد یا نه، خیلی زود است.

۷-گزینه ۱ ترجمه جمله: «بعضی معتقدند اگر سعی کنیم احساساتمان را

آشکارا بیان کنیم، (این کار) سلامت‌مان را بهبود می‌بخشد.»

ترجمه گزینه‌ها در حالت مصدری:

(۱ بیان کردن / ۲ مستلزم بودن، درگیر کردن / ۳ پایین آوردن / ۴ اظهار کردن

توجه

“state” هم معنی «بیان کردن» را دارد، اما در زبان انگلیسی،

برای بیان احساسات، معمولاً از “express” استفاده می‌شود. برای

“state” از ترکیب‌های زیر استفاده می‌کنیم:

“state your address, name, fact, ...”

۱۵-گزینه ۱ ترجمه جمله: «به نظر من، رفتن به دانشگاه صرفاً وسیله‌ای است برای (رسیدن به) **یک هدف**، راهی برای به دست آوردن شغلی بهتر.»
(۱ **هدف** / ۲ **کمک** / ۳ **حقیقت** / ۴ **مورد**)

توجه

اسم "end" در کتب درسی نظام جدید به معنی «آخر، انتها» به کار رفته است، اما در کتب نظام قدیم به معنی «هدف» هم استفاده شده بود. بد نیست ترکیب "a means to an end" یعنی «وسیله‌ای / مسیری برای (رسیدن) به یک هدف» را هم یاد بگیرید.

۱۶-گزینه ۳ ترجمه جمله: «بعد از آنکه جلسه تمام شد، احساس **شرمندگی** کرد وقتی یادش آمد حتی با دوستان صمیمی‌اش چه بی‌ادبانه صحبت کرده است.»
(۱ **مستول** / ۲ **متضاد** / ۳ **شرمنده** / ۴ **حمایتی**، حامی)

۱۷-گزینه ۲ ترجمه جمله: «اگرچه تام موقع صحبت کردن با من از پشت تلفن صدایش را عوض کرده بود، باز من خیلی **سریع** او را شناختم.»
(۱ **معمولاً** / ۲ **سریع** / ۳ **به‌طور مرتب** / ۴ **عموماً**)

The man is eating lunch **quickly**. (Vision 2 – Workbook – Page 20)
این مرد دارد با **سرعت** نهار می‌خورد.

quick (adj.) سریع، فوری

a **quick** meal (Vision 3 – Page 27) یک غذای **فوری**

quickness (n.) سرعت

He amazes me with his **quickness** to learn.
او با **سرعتش** در یادگیری مرا شگفت‌زده می‌کند.

۱۸-گزینه ۳ ترجمه جمله: «ناصر از آنجایی که دیروز با خواهر کوچک‌ترش بد رفتار کرده بود، حالا واقعاً **شرمنده** است و تصمیم گرفته مهربان‌تر باشد.»
(۱ **شگفت‌زده** / ۲ **مضر** / ۳ **شرمنده** / ۴ **ترسناک**)

پاسخ درس ۴

۱-گزینه ۳ ترجمه جمله: «این اولین باری بود که شکست را **تجربه** می‌کردم. تو چطور؟»

ترجمه گزینه‌ها در حالت مصدری:

(۱ **دفاع کردن** / ۲ **پیشنهاد دادن** / ۳ **تجربه کردن** / ۴ **آماده کردن**)

experience (n. & v.) تجربه، تجربه کردن

My **experience** says interest and hard work are really more important than age. (Vision 2 – Page 20)

تجربه من می‌گوید علاقه‌مندی و سخت‌کوشی حقیقتاً از سن و سال مهم‌تر هستند.

Pair up and ask your friends about the things they haven't

experienced yet. (Vision 2 – Page 70)

دو به دو گروه شوید و از دوستانتان درباره چیزهایی پرسید که هنوز **تجربه نکرده‌اند**.

با تجربه (بی‌تجربه) **experienced (adj.) (#inexperienced)**

She is an **experienced** public speaker.

او سخنران عمومی **باتجربه‌ای** است.

۱۱-گزینه ۳ ترجمه جمله: «باید به آن کودک کمک کنید تا به توانایی‌هایش اعتماد **کند**: آن موقع حتماً در کارهای مدرسه‌اش پیشرفت خواهد کرد.»
ترجمه گزینه‌ها در حالت مصدری:

(۱ **شامل شدن** / ۲ **نگه داشتن** / ۳ **ساختن**، **ایجاد کردن** / ۴ **ذخیره کردن**)

توجه

هم‌آیی "build confidence" یعنی «ایجاد اعتماد به نفس».

۱۲-گزینه ۴ ترجمه جمله: «پسرها که از رفتارشان با برادر کوچک‌ترشان **شرمنده بودند**، تصمیم گرفتند بعد از این تا جایی که می‌توانند با او مهربان باشند.»
ترجمه گزینه‌ها در حالت مصدری:

(۱ **علاقه‌مند بودن** به / ۲ **گیج شدن** از / ۳ **شگفت‌زده شدن** از / ۴ **شرمنده شدن** از)

I felt **ashamed** of the things I'd said to him.

از چیزهایی که به او گفته بودم احساس **شرمندگی** می‌کردم / **شرمنده** بودم.

shame (n.) شرم، تأسف

It was a **shame** that you couldn't come with us.

باعث **تأسف** بود که نتوانستی همراهان بیایی.

shameful (adj.) شرم‌آور، تأسف‌آور

There is nothing **shameful** about being poor.

هیچ چیز **شرم‌آوری** درباره فقیر بودن وجود ندارد.

۱۳-گزینه ۱ ترجمه جمله: «رایانه‌های آنالوگ **دستگاه‌هایی** چند منظوره‌اند که قوانین فیزیک را برای اجرای عملیات ریاضی به کار می‌گیرند.»
(۱ **دستگاه**، **ابزار** / ۲ **الگو**، طرح / ۳ **پرده گوش** / ۴ **باور**)

device (n.) وسیله، دستگاه

This process isn't much different from the way you charge the portable **devices** you carry around every day.

(Vision 3 – Workbook – Page 47)

این فرایند با نحوه شارژ **دستگاه‌های** قابل حملی که شما هر روز با خود حمل می‌کنید خیلی متفاوت نیست.

۱۴-گزینه ۲ ترجمه جمله: «تا الان قادر نبوده‌ایم چیز زیادی درباره این فلز بفهمیم، اما همچنان **داریم** روی آن **تحقیق** می‌کنیم.»

ترجمه گزینه‌ها در حالت مصدری:

(۱ **به یاد آوردن** / ۲ **تحقیق کردن** / ۳ **گزارش دادن** / ۴ **ارتباط دادن**)

research (n. & v.) پژوهش، تحقیق کردن

She is **doing research** on blood cells.

او مشغول **تحقیق** روی سلول‌های خونی است.

They spent days **researching** in the school library.

آن‌ها چندین روز را در کتابخانه مدرسه صرف **تحقیق** کردند.

researcher (n.) محقق

Many **researchers** are now trying to protect endangered languages. (Vision 2 – Page 28)

بسیاری از **محققان** در حال حاضر می‌کوشند از زبان‌های در معرض خطر (نابودی) محافظت کنند.

۴-گزینه ۲ ترجمه جمله: «خلبان هواپیما را صحیح و سالم به زمین نشانند. اما بعد آن تصادفی رخ داد.»

ترجمه گزینه‌ها در حالت مصدری:

(۱) قرار دادن / (۲) به زمین نشانندن / (۳) واکنش نشان دادن / (۴) پس گرفتن

۵-گزینه ۲ ترجمه جمله: «هر دو خواهر بسیار فعال و به‌طور مشابهی در شغل‌هایی که انتخاب کرده بودند موفق بودند.»

(۱) در اصل / (۲) مثل هم / (۳) با اشتیاق / (۴) به شکلی رایج، محبوب

The cost of food and clothing has come down in recent years. **Similarly**, fuel prices have fallen quite considerably.

هزینه خوراک و پوشاک در سال‌های اخیر پایین آمده است. به شکلی مشابه، قیمت سوخت به شکل کاملاً قابل توجهی سقوط کرده است.

similar (adj.) مشابه

Synonyms are words with **similar** meanings. (Vision 2 – Page 27)

مترادف‌ها کلماتی با معانی مشابه هستند.
People like to spend time with others who are **similar to** them. (Vision 3 – Page 84)

مردم دوست دارند اوقاتشان را با کسانی بگذرانند که به آن‌ها شبیه هستند.

similarity (n.) شباهت

There was a close **similarity** between his and Smith's views on education.

شباهت نزدیکی بین عقاید او و (عقاید) اسمیت درباره آموزش وجود داشت.

۶-گزینه ۱ ترجمه جمله: «بیشتر ساختمان‌های بلند در شمال شهر ما قرار گرفته‌اند.»

ترجمه گزینه‌ها در حالت مصدری:

(۱) مستقر کردن، قرار دادن / (۲) علاقه داشتن / (۳) گستره داشتن / (۴) وارد شدن

Do you know where they are **located**? (Vision 1 – Page 100)

آیا می‌دانی آن‌ها کجا مستقر شده‌اند؟

location (n.) جا، موقعیت

His apartment is in a really good **location**.

آپارتمان او در جای واقعاً خوبی قرار دارد.

local (adj. & n.) محلی، بومی

Our children go to the **local** school.

بچه‌های ما به مدرسه محلی می‌روند.

The **locals** are very friendly.

بومی‌ها بسیار مهربان هستند.

locality (n.) محل، موضع، ناحیه

There is no airport in the **locality**.

در این ناحیه هیچ فرودگاهی وجود ندارد.

locally (adv.) به صورت محلی

I live **locally**, so it's easy to get to the office.

من در همین محلی زندگی می‌کنم، برای همین رسیدن به دفتر راحت است.

۲-گزینه ۳ ترجمه جمله: «آموزش و پرورش مؤثرترین ابزار برای انتقال فرهنگ یک ملت است.»

(۱) تضاد / (۲) نتیجه / (۳) ابزار / (۴) کارکرد

وسیله

means (n.)

They had no **means** of communication.

آن‌ها هیچ وسیله ارتباطی نداشتند.

توضیح: جمله کتاب درسی با اصطلاح "by means of" (به معنی «به وسیله، از طریق»):

Our teacher tried to explain the new word **by means of** sign language. (Vision 2 – Page 22)

معلم‌مان کوشید با استفاده از زبان اشاره واژه جدید را توضیح دهد.

mean (v.) معنی دادن

In notices, you often see NO before –ing forms. It **means** that it is forbidden here. (Vision 2 – Page 73)

در اعلان‌ها، اغلب «نه» (منوع) را پیش از حالت –ing- افعال می‌بینیم. معنایش این است که (آن فعل) در اینجا ممنوع است.

meaning (n.) معنی

There are at least 12 different **meanings** for the word 'art' in English. (Vision 2 – Page 81)

در زبان انگلیسی حداقل ۱۲ معنی متفاوت برای کلمه «هنر» وجود دارد.

meaningful (adj.) معنادار

Question generation is a reading comprehension strategy whereby readers ask and answer **meaningful** questions about the important points or main ideas of a text. (Vision 3 – Page 25)

طرح پرسش یک راهبرد درک متن است که در آن خوانندگان درباره نکات مهم یا ایده‌های اصلی یک متن سؤالات معنادار مطرح می‌کنند و (به آن‌ها) پاسخ می‌دهند.

meaningless (adj.) بی‌معنا

Chinese characters are just **meaningless** symbols to me.

علائم الفبای چینی برای من صرفاً نمادهایی بی‌معنا هستند.

۳-گزینه ۴ ترجمه جمله: «دکتر هر کاری که از دستش برمی‌آمد انجام داد تا مطمئن شود دستورهایش به دقت اجرا می‌شوند.»

(۱) به شدت / (۲) احتمالاً / (۳) به نازگی / (۴) به دقت

Making your own meals may save you time and money, and you know **exactly** what goes into everything you prepare. (Vision 1 – Page 119)

پختن غذاهای خود، ممکن است باعث صرفه‌جویی در زمان و پولت شود و (آن وقت) می‌دانی دقیقاً در هر چیزی که آماده می‌کنی، چه چیزی هست.

exact (adj.) دقیق

The **exact** location of the hostages is unknown.

موقعیت دقیق گروگان‌ها نامعلوم است.

exactness (n.) دقت

He paints with photographic **exactness**.

او با ظرافت عکاسی، نقاشی می‌کند.

honestly (adv.) صادقانه

Honestly, I didn't understand their differences.

صادقانه متوجه تفاوتشان نشدم.

honesty (n.) صداقت

آیا داری **صداقت** مرا زیر سؤال می‌بری؟ **Are you questioning my honesty?**

۱۲-گزینه ۴ ترجمه جمله: «برآورد ما از تعمیرهای لازم، خیلی کمتر از قیمت واقعی بود.»
(۱) متضاد / (۲) ارزشمند / (۳) متنوع / (۴) واقعی

۱۳-گزینه ۲ ترجمه جمله: «سن واقعی او ۴۵ بود، نه ۴۰ که در فرم خود قید کرده بود.»
(۱) اساسی / (۲) واقعی / (۳) جسمی / (۴) نهایی

۱۴-گزینه ۳ ترجمه جمله: «هر حیوانی که روی زمین نفس می‌کشد، حقوقی دارد که باید به رسمیت شناخته شده و به آن احترام گذاشته شود.»
ترجمه گزینه‌ها در حالت مصدری:

(۱) واکنش نشان دادن / (۲) اطلاع دادن / (۳) احترام گذاشتن / (۴) تعمیم دادن
احترام گذاشتن

respect (v.) Therefore, we should **respect** all languages, no matter how different they are and how many speakers they have.
(Vision 2 – Page 25)

بنابراین، ما باید به همه زبان‌ها **احترام بگذاریم**، اهمیتی ندارد که آن‌ها چقدر متفاوت هستند و چقدر سخنگو دارند.

respect (n.) (=disrespect) احترام (بی‌احترامی)
It means showing **respect** for old family members.
(Prospect 3 – Workbook – Page 48)

این به معنی نشان دادن **احترام** به اعضای مسن خانواده است.

No one deserves to be treated with this level of **disrespect**.
هیچ‌کس سزاوار برخورد با این سطح از **بی‌احترامی** نیست.

respectful (adj.) مودب، با احترام
You should be more **respectful of** other people's points of view.

شما باید نسبت به دیدگاه دیگران **با احترام‌تر (مودب‌تر)** باشید.

respectfulness (n.) احترام
I also want to see **respectfulness** and loving relationships, but we do not need law for that.

من هم می‌خواهم **احترام** و روابط دوستانه را ببینم، اما برای آن به قانون نیاز نداریم.

respectfully (adv.) با احترام
He bowed **respectfully**, and started to speak.

او **با احترام** تعظیم کرد و شروع به صحبت نمود.

respectable (adj.) قابل احترام
She continues to lead a **respectable** life.

او همچنان زندگی **قابل احترامی** را در پیش گرفته است.

respected (adj.) محترم
He's one of the most **respected** managers in the office.

او یکی از **محترم‌ترین** مدیران در این شرکت است.

۱- این کلمه مشتقات دیگری نیز دارد که در حد کنکور نیازی به فراگیری آن‌ها نیست. مثل respective (نسبی)، respector (حافظ، حامی)، respectability (حرمت، احترام) و respectively (به‌ترتیب).

۷-گزینه ۳ ترجمه جمله: «متأسفانه باید بگویم هواپیما یک ساعت دیرتر

از معمول به مقصد خود خواهد رسید.»

(۱) فضا / (۲) سفر / (۳) مقصد / (۴) موقعیت

destination (n.) مقصد

In Asia, Iran is a great **destination** for tourists.

(Vision 1 – Page 105)

در آسیا، ایران **مقصدی** عالی برای گردشگران است.

destined (adj.) مقدر، به منظور، برای مقصد

These cars are **destined** for the European market.

این ماشین‌ها **راهی** (برای) بازار اروپا هستند.

destiny (n.) سرنوشت

Nancy wondered whether it was her **destiny** to live in England and marry John.

نانسی از خودش می‌پرسید که آیا **سرنوشتش** این بود که در انگلستان زندگی کند و با جان ازدواج کند.

۸-گزینه ۳ ترجمه جمله: «دوازده عکس خود او نسبتاً خوب فروخته شد،

اکثراً به دوستان و خانواده‌اش.»

(۱) به تازگی / (۲) به طور شفاهی / (۳) اکثراً / (۴) به شکلی متفاوت

mostly (adv.) در اکثر موارد، معمولاً

An adverb **mostly** gives more information about the verb.

(Vision 1 – Page 115)

یک قید معمولاً اطلاعات بیشتری در مورد فعل می‌دهد.

۹-گزینه ۲ ترجمه جمله: «چمدان ما در کل مسیر تا به مقصد نهایی‌مان

بررسی شد.»

(۱) وضع / (۲) مقصد / (۳) مشاهده / (۴) ارتباط

۱۰-گزینه ۲ ترجمه جمله: «در بعضی از شهرهای کوچک برای جوانان هنوز

سرگرمی‌هایی مثل سینما زیاد وجود ندارد.»

(۱) استخدام / (۲) سرگرمی / (۳) ارتباط / (۴) محیط زیست

entertainment (n.) سرگرمی

He plays the piano only for his **entertainment**.

(Vision 1 – Page 104)

او صرفاً برای **سرگرمی** خودش پیانو می‌زند.

entertain (v.) سرگرم کردن

We hired a magician to **entertain** the children.

یک شعبده‌باز استخدام کردیم (آوردیم) تا بچه‌ها را **سرگرم کند**.

۱۱-گزینه ۱ ترجمه جمله: «اگر بخواهم با تو خیلی **روراست** باشم، گمان

نمی‌کنم پسر ت در این رشته تحصیلی موفق بشود.»

(۱) روراست / (۲) خصوصی / (۳) طبیعی / (۴) خجالت‌زده

honest (adj.) صادق، راست

To be honest, I enjoy using them all, but my favorite language is absolutely my mother tongue! (Vision 2 – Page 20)

صادقانه بگویم، از به کار بردن همه آن‌ها لذت می‌برم، ولی زبان مورد علاقه‌ام قطعاً زبان مادری‌ام است.

۴-گزینه ۲ ترجمه جمله: «مسابقه سختی خواهد بود، اما من از نظر جسمی و ذهنی برای آن آماده‌ام.»

(۱ به آهستگی، در سکوت / ۲ به لحاظ ذهنی / ۳ عمدتاً / ۴ مشابه)

I was exhausted, both physically and **mentally**.

خسته و بی‌رمق بودم، هم جسمی هم روحی.

mental (adj.)

ذهنی

Art can improve people's physical, **mental**, and emotional wellness. (Vision 2 – Page 107)

هنر می‌تواند سلامت فیزیکی، ذهنی و عاطفی افراد را بهبود ببخشد.

mentality (n.)

ذهنیت

I can't understand the **mentality** of people who are unkind to their pets.

من نمی‌توانم ذهنیت افرادی را که با حیوانات خانگی‌شان نامهربان هستند را درک کنم.

۵-گزینه ۲ ترجمه جمله: «آب این منطقه مقدار کمی کلسیم و مواد معدنی دیگر دارد.»

(۱ تأثیر / ۲ مقدار / ۳ حساب / ۴ کارکرد)

demand: the **amount** of a product or service that people want (Vision 3 – Page 79)

تقاضا: مقدار یک کالا یا خدمات که مردم می‌خواهند.

۶-گزینه ۲ ترجمه جمله: «الف: چند دانشمند در کنفرانس شرکت کردند؟ ب: تقریباً ۵۰ نفر.»

(۱ اکثراً، غالباً / ۲ تقریباً / ۳ اساساً، عمدتاً / ۴ بلافاصله)

nearly (adv.)

حدوداً

Nearly 70 percent of our body is water.

(Vision 3 – Workbook – Page 40)

حدوداً ۷۰ درصد بدن ما آب است.

near (adj.)

نزدیک

Ferdowsi was born in a village **near** Toos. (Vision 3 – Page 22)

فردوسی در روستایی نزدیک طوس به دنیا آمد.

۷-گزینه ۱ ترجمه جمله: «او اخیراً اضافه کاری می‌کند تا برای تعطیلاتی که تابستان می‌خواهد برود پس‌انداز کند.»

(۱ اضافه / ۲ میانی / ۳ داوطلبانه، اختیاری، ارادی / ۴ لازم)

۸-گزینه ۳ ترجمه جمله: «نوشتن زیاد در دفترچه خاطرات شخصی به دانش‌آموزان کمک می‌کند بر ترس از نوشتن به زبان دوم غلبه کنند.»

(۱ به طور فزاینده / ۲ به صورت ذهنی / ۳ مکرراً / ۴ بلافاصله)

frequently (adv.) (≠infrequently)

مرتباً (به ندرت)

Buses run **frequently** between the city and the airport.

اتوبوس‌ها مرتباً بین شهر و فرودگاه تردد هستند.

Jeremy does play cricket, but very **infrequently**.

جرمی کریکت بازی می‌کند، اما خیلی به ندرت.

frequent (adj.)

مداوم، مرتب

Her headaches are becoming **less frequent**.

سر دردهای او دارد به دفعات کمتری رخ می‌دهد.

۱۵-گزینه ۱ ترجمه جمله: «من بیشترین احترام را برای نظرات او قائلم، اگرچه با آن‌ها موافق نیستم.»

(۱ احترام / ۲ حس / ۳ حالت ایستادن / ۴ اجازه)

۱۶-گزینه ۳ ترجمه جمله: «هرچند با عنوان خوره زمان (هدردهنده) از آن یاد می‌شود، به خودم اجازه می‌دهم تا عرض کنم تلویزیون یک منبع ضروری

اطلاعات و سرگرمی است.»

(۱ کارکرد / ۲ بیان / ۳ سرگرمی / ۴ برنامه)

پاسخ درس ۱

۱-گزینه ۳ ترجمه جمله: «آموزش و تربیت مؤثرترین ابزار برای انتقال فرهنگ یک ملت‌اند.»

(۱ لایه / ۲ نتیجه / ۳ ابزار / ۴ کارکرد)

۲-گزینه ۴ ترجمه جمله: «خوش‌بختانه، هیچ‌کدام از استخوان‌های باب نشکست.»

(۱ با اعتماد / ۲ در اصل / ۳ اساساً / ۴ خوش‌بختانه)

Luckily, it was not a bad wound. (Prospect 3 – Workbook – Page 91)

خوش‌بختانه، زخم بدی نبود.

lucky (adj.) (≠unlucky)

خوش‌شانس (بدشانس)

How **lucky** you are to work in such a lovely shop. (Vision 2 – Page 86)

چقدر خوش‌شانس هستی که در چنین مغازه دوست‌داشتنی‌ای کار می‌کنی.

We were **unlucky** with the weather this weekend. It rained constantly.

این آخر هفته از نظر آب و هوا بدشانس بودیم. دائماً باران بارید.

luck (n.)

شانس

It was just **luck** that I asked for a job at the right time.

فقط شانس بود که من درست به موقع درخواست کار دادم.

The best of **luck in/with** your exams!

بهترین‌ها را برای امتحانات آرزو می‌کنم / آرزو می‌کنم در امتحانات موفق باشی!

۳-گزینه ۳ ترجمه جمله: «دانشمندان معتقدند فعالیت‌های بدنی، به خصوص کوه‌نوردی و شنا باعث سلامت می‌شوند.»

(۱ اجتماعی / ۲ واقعی / ۳ بدنی / ۴ روانی، ذهنی)

ability: the **physical** or mental power or skill to do something

توانایی: قدرت ذهنی یا جسمی یا مهارت انجام کاری

physically (adv.)

به صورت جسمی یا فیزیکی

Rushing to and from school and work has made it hard for everyone to be **physically** active. (Vision 2 – Page 79)

با عجله به مدرسه و سرکار رفتن و برگشتن کار را برای همه سخت کرده که

بخواهند به لحاظ فیزیکی فعال باشند (ورزش کنند).

physique (n.)

فیزیک، هیکل

She doesn't have the **physique** to be a basketball player.

او فیزیک بسکتبالیست شدن را ندارد.

۱۳-گزینه ۱ ترجمه جمله: «از آنجایی که لنی مسئول پرداخت‌های ماشین است، اطمینان حاصل می‌کند که اول هر ماه برای شرکت چک بفرستد.»
(۱ مطمئن / ۲ موافق / ۳ محتاط / ۴ ممکن)

make sure مطمئن شدن، اطمینان حاصل کردن
Make sure you never escape learning. (Vision 2 – Workbook – Page 11)
مطمئن شوید (که) هیچ وقت از آموختن فرار نمی‌کنید.

۱۴-گزینه ۳ ترجمه جمله: «این کتاب به ویژه به عنوان متنی مقدماتی (آماده‌سازی) برای امتحانات مدرسه نوشته شده و همه اقسام سؤالات نیز بر اساس قالب امتحانات مربوطه هستند.»

(۱ به شدت، به سختی / ۲ به شکلی خوشایند / ۳ به ویژه / ۴ عمیقاً)

۱۵-گزینه ۲ ترجمه جمله: «ما از کنفرانس تقریباً به خانه رسیده بودیم که دچار تصادف شدیم و باعث شد تا خانه پیاده برویم.»
(۱ به شکلی وحشتناک / ۲ تقریباً / ۳ بلافاصله / ۴ خوشبختانه)

پاسخ درس ۲

۱-گزینه ۴ ترجمه جمله: «خوشبختانه، دومین تلاشم برای نوشتن خلاصه کتاب از اولین تلاشم مؤثرتر بود.»
(۱ سنگین / ۲ باستانی / ۳ منعکس شده / ۴ مؤثر)

effective (adj.) مؤثر
An **effective** way to enjoy a better lifestyle is having healthy relationships with others. (Vision 2 – Page 58)
یک راه مؤثر برای لذت بردن از یک سبک زندگی بهتر، داشتن ارتباطات سالم با بقیه است.
effectively (adv.) به‌طور مؤثر
effectively: in a way that is successful and achieves what you want.

در مسیری که موفق است و چیزی که می‌خواهی را به ارمغان می‌آورد.

If you know how to study more **effectively**, you'll be able to learn more. (Vision 3 – Page 51)

اگر بدانی چگونه به صورت مؤثرتری مطالعه کنی، می‌توانی بیشتر یاد بگیری.

effect (n.) اثر
The modern lifestyle has had both positive and negative **effects** on people's lives. (Vision 2 – Workbook – Page 28)
سبک زندگی مدرن هم آثار مثبت روی زندگی مردم داشته، هم آثار منفی.

affect (v.) تأثیر گذاشتن، اثر کردن
سیگار کشیدن روی سلامتی‌ات اثر می‌گذارد. Smoking **affects** your health.

۲-گزینه ۱ ترجمه جمله: «عادت کرده‌ام تا به خانه می‌رسم تلویزیون را روشن کنم.»
(۱ عادت / ۲ مأمور / ۳ تجربه / ۴ احساس)

Quit bad **habits**. (Vision 2 – Workbook – Page 26)

عادات بد را ترک کنید.

I did it **out of habit**.
من آن کار را از سر عادت کردم.

۹-گزینه ۱ ترجمه جمله: «ما داشتیم دیر به فرودگاه می‌رسیدیم، اما خوشبختانه (از شانس خوب ما) برای ما هواپیما تأخیر داشت.»
(۱ خوشبختانه / ۲ اساساً / ۳ حتماً / ۴ کاملاً)

۱۰-گزینه ۴ ترجمه جمله: «در نگارش علمی، هر تعمیمی که می‌دهید را باید با مثال‌های مشخص (دقیق) اثبات کنید.»
(۱ توسعه‌ای، رشدی / ۲ شلوغ / ۳ تصادفی / ۴ جزئی، خاص، دقیق)

specific (adj.) خاص
You can scan a reading passage to look for and find **specific** information quickly such as a number, a name, a word, or a phrase. (Vision 1 – Page 25)

شما می‌توانید به یک متن برای جستجو و پیدا کردن سریع اطلاعات خاصی از قبیل یک عدد، نام، کلمه یا عبارت نگاه اجمالی کنید.

specifically (adv.) به‌طور خاص
The report **specifically** names two companies that were involved.
این گزارش به‌طور خاص دو شرکت را که درگیر ماجرا بودند، نام می‌برد.

۱۱-گزینه ۲ ترجمه جمله: «این که چیزی ارزان است لزوماً به این معنا نیست که کیفیت پایینی دارد.»

(۱ به شدت / ۲ لزوماً / ۳ به شکلی وحشتناک / ۴ تقریباً)

necessarily (adv.) لزوماً، ناگزیر
Public spending **necessarily** affects the economy.

پول خرج کردن مردم ناگزیر روی اقتصاد تأثیر می‌گذارد.

“So were going to win he election” “**Not necessarily**”
“پس ما انتخابات را خواهیم برد” “لزوماً نه.”

necessary (adj.) لازم، ضروری
Eating balanced servings of bread, vegetables, fruits, protein, and oil is **necessary** for everyone. (Vision 2 – Page 58)

خوردن وعده‌های متعادلی از نان، سبزیجات، میوه‌ها، پروتئین، و روغن برای همه ضروری است.

There's no point in taking **unnecessary** risks.
هیچ دلیلی برای خطر کردن‌های غیرضروری نیست.

necessity (n.) لزوم، ضرورت، احتیاج
A car is an absolute **necessity** if you live in the country.
اگر حومه شهر زندگی کنید، خودرو یک ضرورت قطعی است.

۱۲-گزینه ۳ ترجمه جمله: «تحت شرایط موجود بسیاری از کودکان گرسنه می‌مانند؛ پس چنین شرایطی باید تغییر کند.»
ترجمه گزینه‌ها در حالت مصدری:

(۱ شامل بودن / ۲ پیش‌بینی کردن / ۳ وجود داشتن / ۴ مقایسه کردن وجود داشتن)

exist (v.)
Does water really **exist** on Mars? (Vision 2 – Page 21)

آیا واقعاً روی مریخ آب هست؟

existence (n.) وجود، هستی، موجودیت
The organization has been in **existence** for 25 years.

این سازمان ۲۵ سال است وجود دارد.

existing (adj.) موجود
Ignore **existing** problems.
مشکلات موجود را نادیده بگیر.

influential (adj.)

مؤثر، تأثیرگذار

He is one of the most **influential** figures in the government.

او یکی از تأثیرگذارترین اشخاص در دولت است.

۶- گزینه ۲) ترجمه جمله: «این که محصولات چقدر خوب رشد کنند به کیفیت و وضع خاک بستگی دارد.»

(۱) تعریف (۲) وضع (۳) نتیجه (۴) پیش‌بینی

شرایط، وضعیت

condition (n.)Also, daily exercises improve people's health **condition**.

(Vision 2 – Page 58)

علاوه بر این، تمرینات روزانه وضعیت سلامتی مردم را بهبود می‌بخشد.

meet the condition

تحقق یافتن. تأمین شرایط

We use 'will' with 'if' to talk about what will happen in the future if certain **conditions are met** at the present time.

(Vision 2 – Page 99)

از will همراه با if استفاده می‌کنیم تا بیان کنیم در آینده چه اتفاقی خواهد افتاد. اگر شرایط خاصی در زمان حال تحقق یابد.

conditional (adj.) (≠ unconditional) (بی‌قید و شرط)His agreement to buy our house was **conditional** on our leaving all the furniture in it.

توافق او برای خریدن خانه ما مشروط به این بود که ما تمامی اسباب و وسایل را بگذاریم.

conditional sentences

جملات شرطی

They have my **unconditional** support.

آن‌ها از حمایت بی‌قید و شرط من برخوردارند.

unconditionally (adv.)

به‌طور بی‌قید و شرط

No matter what we do in our lives, who we are, and where we live, we must love them as they love us **unconditionally**.

(Vision 3 – Workbook – Page 10)

مهم نیست که ما در زندگی مان چه کار می‌کنیم، کی هستیم و کجا زندگی می‌کنیم؛ ما باید آن‌ها را همان‌گونه که آن‌ها ما را بی‌قید و شرط دوست دارند، دوست بداریم.

۷- گزینه ۳) ترجمه جمله: «این دارو از بدتر شدن بیماری جلوگیری خواهد کرد.»

ترجمه گزینه‌ها در حالت مصدری:

(۱) دوباره پر کردن (۲) جایابی کردن (۳) جلوگیری کردن (۴) سرگرم کردن

prevent (v.)

جلوگیری کردن، پیشگیری کردن

Daily exercise can **prevent** diseases. (Vision 2 – Page 57)

ورزش روزانه می‌تواند از بیماری‌ها پیشگیری کند.

prevention (n.)

پیشگیری

As far as health is concerned, it is often said that **prevention** is better than cure.

تا جایی که به سلامتی مربوط است، اغلب گفته می‌شود پیشگیری بهتر از درمان است.

preventive (adj.)

پیشگیرانه

While travelling abroad, take **preventive** measures to avoid illness.

هنگامی که به خارج از کشور سفر می‌کنید، برای اجتناب از بیماری‌ها، اقدامات پیشگیرانه انجام دهید.

habitual (adj.)

همیشگی

She sat smoking her **habitual** cigarette.

او نشست به کشیدن سیگار همیشگی‌اش.

habitually (adv.)

از روی عادت، همیشه

They **habitually** lie. (از روی عادت) دروغ می‌گویند.**habituate (v.)**

عادت کردن

Over the centuries, these animals have become **habituated** to living in a dry environment.

طی قرن‌ها، این حیوانات به زندگی در محیط خشک عادت کرده‌اند.

۳- گزینه ۴) ترجمه جمله: «رفتار اجتماعی جدید میان جوانان تا حدودی به دلیل تغییرات اخیر در الگوی زندگی خانوادگی به وجود می‌آید.»

ترجمه گزینه‌ها در حالت مصدری:

(۱) پیشگیری کردن - خدمت (۲) اجتناب کردن - مرحله، صحنه (۳) مراقبت

کردن - تجربه (۴) به وجود آوردن - الگو

cause (v. & n.)

باعث شدن، سبب شدن، علت، سبب

Heavy traffic is **causing** delays on the freeway.

ترافیک سنگین دارد باعث تأخیر در آزادراه می‌شود.

Unemployment is a major **cause** of poverty.

بیکاری علت اصلی فقر است.

۴- گزینه ۴) ترجمه جمله: «متأسفانه درباره شروع حیات روی کره زمین به قدر کافی اطلاعاتی که از نظر علمی اهمیت داشته باشد نداریم.»

(۱) به صورت ذهنی (۲) مکرراً (۳) پشت سر هم (۴) از نظر علمی

It hasn't been **scientifically** proven.

این (موضوع) به صورت علمی ثابت نشده است.

scientific (adj.)

علمی

Farzaneh enjoys watching **scientific** movies.

فرزانه از تماشای فیلم‌های علمی لذت می‌برد.

science (n.)

علم

As a young boy, Edison was very interested in **science**.

(Vision 1 – Page 80)

ادیسون از وقتی پسر بچه‌ای کم‌سال بود، به علم بسیار علاقه‌مند بود.

scientist (n.)

دانشمند، عالم

I was reading a book about famous Iranian **scientists**.

(Vision 1 – Page 76)

من داشتم کتابی درباره دانشمندان مشهور ایرانی می‌خواندم.

۵- گزینه ۲) ترجمه جمله: «گروهی از نقاش‌ها که تحت تأثیر سبک پیکاسو بودند، هفته پیش جلسه داشتند.»

(۱) تضاد (۲) تأثیر (۳) مشاهده (۴) شرایط

influence (n. & v.)

تأثیر، تأثیر گذاشتن

His health problems may have had some **influence** on his decision.

شاید مشکلات سلامتی او روی تصمیمش تأثیر گذاشته باشد.

I was deeply/greatly **influenced** by my parents.

من عمیقاً/به شدت تحت تأثیر والدینم بودم.

particularly (adv.)

مخصوصاً، به ویژه

We're **particularly** interested to hear from people who speak two or more European languages.

ما به ویژه علاقه‌مند به شنیدن نظرات افرادی هستیم که به دو یا چند زبان اروپایی حرف می‌زنند.

particular (adj.)

خاص، ویژه

She wanted a **particular** type of cactus.

او نوع خاصی از کاکتوس را می‌خواست.

in particular

به ویژه

It is not strange now to call someone an Internet or mobile addict. Technology addicts are people with serious problems to control themselves to use various kinds of technology, **in particular** the Internet, smartphones, tablets and laptops.

امروزه چندان عجیب نیست بخواهیم به کسی لقب معتاد اینترنت یا موبایل بدهیم. معتادان فناوری افرادی هستند که برای کنترل خودشان در استفاده از انواع گوناگون فناوری، به ویژه اینترنت، گوشی‌های هوشمند، تبلت و لپ‌تاپ با مشکلات حادی روبه‌رو هستند.

۱۵-گزینه ۲ ترجمه جمله: «او برای فرار از واقعیت هر روز بعد از ظهر به سینما می‌رفت.»

(۱) کارکرد (۲) واقعیت (۳) مطمئناً (۴) آتش‌بازی

reality (n.)

واقعیت

The **reality** is that young people will not go into teaching until salaries are higher.

واقعیت این است که تا وقتی حقوق‌ها بالاتر نرود، جوانان وارد (حرفه) تدریس نخواهند شد.

real (adj.)

واقعی

There is a **real** danger that the disease might spread.

خطری **واقعی** وجود دارد که ممکن است این بیماری گسترش یابد.

really (adv.)

واقعاً، جداً

It was **really** cold last night.

دیشب واقعاً سرد بود.

۱۶-گزینه ۱ ترجمه جمله: «بسیاری از بچه‌ها در نتیجه آسیب‌هایی که متحمل شده‌اند، از لحاظ عاطفی دچار اختلال شده‌اند.»

(۱) از لحاظ عاطفی (۲) فعالانه (۳) با قدرت (۴) لزوماً

۱۷-گزینه ۱ ترجمه جمله: «او بعد از مرگ شوهرش از مشکلی عاطفی رنج می‌برد و متأسفانه هیچ کدام از دوستانش حاضر نبودند به او کمک کنند.»

(۱) عاطفی (۲) مؤثر (۳) هیجان‌زده (۴) اعتیادآور

۱۸-گزینه ۲ ترجمه جمله: «خانم و آقای کریمی هر دو نگران پسرشان هستند چون او زندگی را جدی نمی‌گیرد.»

(۱) به‌طور منظم (۲) به صورتی جدی (۳) به لحاظ عاطفی (۴) با آسودگی، به راحتی

seriously (adv.)

به‌طور جدی، به شدت

Was she **seriously** hurt?

آیا او به شدت آسیب دید؟ / آیا او آسیب جدی دید؟

serious (adj.)

جدی

Luckily, the damage was not **serious**.

خوشبختانه آسیب جدی نبود.

۸-گزینه ۳ ترجمه جمله: «فیلم وقتی مادر و پسر بعد از بیست سال ندیدن

هم دیگر، یک‌دیگر را ملاقات کردند خیلی احساسی شد.»

(۱) مضطرب (۲) خوش‌بخت (۳) احساسی (۴) باستانی

emotional (adj.)

احساسی، عاطفی

Her doctor said the problem was more **emotional** than physical. (Vision 2 – Page 57)

دکترش گفت مشکل او بیشتر از آنکه جسمی باشد، عاطفی بود.

emotionally (adv.)

به لحاظ عاطفی

They have suffered physically and **emotionally**.

آن‌ها هم به لحاظ جسمی هم به لحاظ عاطفی آسیب دیده‌اند.

emotion (n.)

احساس

He lost control of his **emotions**.

او کنترل احساساتش را از دست داد.

۹-گزینه ۴ ترجمه جمله: «ما توسط دین از انجام هر گونه خطایی منع شده‌ایم.»

ترجمه گزینه‌ها در حالت مصدری:

(۱) مخالفت کردن (۲) شرم‌منده بودن (۳) تأکید کردن (۴) منع کردن

۱۰-گزینه ۱ ترجمه جمله: «رسالت اصلی هر مدرسه‌ای باید آموزش

خواندن و نوشتن و حساب باشد.»

(۱) رسالت، مأموریت (۲) خلقت (۳) بیان (۴) درک

I have been in many **missions** for the past 25 years. (Vision 2 – Page 66)

من در ۲۵ سال گذشته به مأموریت‌های بسیاری رفته‌ام.

۱۱-گزینه ۲ ترجمه جمله: «خلبان هواپیما مجبور شد به علت هوای بسیار

بد فرود اضطراری کند.»

(۱) آزمایش (۲) اضطراری (۳) راهبر، استراتژی (۴) راز، معما

In some situations, **emergencies** for example, all of the words are important. (Vision 2 – Page 71)

در برخی موقعیت‌ها، برای مثال شرایط اضطراری، همه کلمات مهم هستند.

۱۲-گزینه ۳ ترجمه جمله: «من مراقب بچه‌های دوستم هستم زمانی که او

یک هفته به تعطیلات می‌رود.»

ترجمه گزینه‌ها در حالت مصدری:

(۱) جستجو کردن (۲) شبیه بودن، رفتن به (۳) مراقبت کردن (۴) پنداشتن،

گمان کردن

Sara **looked after** us very well. She's an excellent cook. (Vision 2 – Page 68)

او خیلی خوب از ما مراقبت کرد (پذیرایی کرد). او آشپز فوق‌العاده‌ای است.

۱۳-گزینه ۳ ترجمه جمله: «من و جان، بعد از فارغ‌التحصیل شدن از

دانشگاه، دوستان خوبی شدیم و او با رفتارش تأثیر عمیقی بر من گذاشت.»

ترجمه گزینه‌ها در حالت مصدری:

(۱) درگیر کردن (۲) نصیحت کردن (۳) تأثیر گذاشتن (۴) بهتر کردن

۱۴-گزینه ۴ ترجمه جمله: «به نظر من این عادت همیشه پنجره باز کردن

او واقعاً بیش از هر چیزی اعصاب خردکن است؛ به خصوص وقتی دما منفی ده

درجه است.»

(۱) دقیقاً (۲) به طور بی‌نقص (۳) مداوم (۴) به خصوص

۲۳-گزینه ۳ ترجمه جمله: «نظر جان را جدی نگیر؛ واقعاً منظورش این که گفت نبود.»

(۱ به شکلی مناسب / ۲) قویاً / ۳) به شکلی جدی / ۴) به طرزی وحشتناک

۲۴-گزینه ۴ ترجمه جمله: «یکی از کارکردهای مهم سازمان جهانی بهداشت بهبود شرایط زندگی افراد بیمار و فقیر در جهان است.»

(۱ مسئله / ۲) الگو / ۳) ایستگاه / ۴) شرایط

۲۵-گزینه ۲ ترجمه جمله: «دکترها چگونه می‌توانند تشخیص بدهند کسی به طور جدی بیمار است، اگر زمانی برای معاینه آن فرد نداشته باشند؟»

(۱ به شکلی درست / ۲) به طور جدی / ۳) به طور طبیعی / ۴) لزوماً

۲۶-گزینه ۴ ترجمه جمله: «این پل تازه‌ساز نمی‌تواند این همه فشار را تحمل کند و حتماً فرومی‌ریزد.»

(۱ فرهنگ / ۲) حساب / ۳) ورودیه / ۴) فشار

pressure (n. & v.) فشار، مجبور کردن

My uncle has high blood **pressure**. (Vision 2 – Page 55)

عمومی من فشار خون بالا دارد.

Officials had **pressured** her to lie about the subject.

مقامات رسمی او را تحت فشار قرار دادند تا درباره این موضوع دروغ بگوید.

press (v.) اتو زدن، فشار دادن

Amir has **pressed** his shirt. (Vision 2 – Workbook – Page 34)

امیر بلوزش را اتو زده است.

pressing one's palms together. (Vision 2 – Workbook – Page 44)

فشار دادن کف دست‌های کسی

pressurize (v.) فشار آوردن

It is not a good idea to **pressurize** children into playing a musical instrument.

فشار آوردن به بچه‌ها برای نواختن یک آلت موسیقی فکر خوبی نیست.

۲۷-گزینه ۲ ترجمه جمله: «ضرب‌المثلی فنلاندی هست که می‌گوید:

امروز انجامش بده! فردا شاید ممنوع باشد.»

ترجمه گزینه‌ها در حالت مصدری:

(۱ برداشتن / ۲) ممنوع کردن / ۳) دفاع کردن / ۴) حذف کردن

forbid (v.) ممنوع کردن

In notices, you often see NO before –ing forms. It means that it is **forbidden** here. (Vision 2 – Page 73)

در تابلوهای هشدار، اغلب قبل از شکل –ing دار فعل، یک NO می‌بینید. معنایش این است که آن (کار) در اینجا ممنوع است.

۲۸-گزینه ۳ ترجمه جمله: «اگر شروع نکنی به جدی گرفتن این کار، آن‌ها

قطعاً از تو خواهند خواست که از شرکت بروی.»

ترجمه گزینه‌ها در حالت مصدری:

(۱ گرفتن، کسب کردن / ۲) عمل کردن / ۳) گرفتن / ۴) ساختن

seriousness (n.)

جدیت

He spoke with a **seriousness** that was unusual in him.

او با جدیتی صحبت کرد که برای او معمول نبود.

توضیح: دقت کنید که ترکیب “take something seriously” به معنی

«چیزی را جدی گرفتن» بسیار مهم است. حتی در کنکور ۹۹ (تست ۲۸ همین درس) نظام جدید هم از این ترکیب سؤال داشتیم.

۱۹-گزینه ۳ ترجمه جمله: «هدف این دوره این است که به معلم‌ها کمک

کند یاد بگیرند چگونه با دانش‌آموزان جوان ارتباط مؤثر برقرار کنند.»

(۱ دقیقاً / ۲) معمولاً / ۳) به شکلی مؤثر / ۴) اخیراً

۲۰-گزینه ۲ ترجمه جمله: «می‌خواهم بدانم هلن چگونه می‌تواند قبل از

امتحانات آرامش خود را حفظ کند.»

(۱ عالی / ۲) آرام / ۳) مشابه / ۴) طبیعی

calm (adj. & v.)

آرام، آرام کردن

I tried to **stay calm** and just ignore him.

کوشیدم آرام باشم و فقط او را نادیده بگیرم (به او توجه نکنم).

He tried to **calm** the frightened children.

او سعی کرد بچه‌های وحشت‌زده را آرام کند.

calmly (adv.)

به آرامی، با آرامش

He always speaks slowly and **calmly**. (Vision 3 – Page 23)

او همیشه آهسته و به آرامی صحبت می‌کند.

۲۱-گزینه ۳ ترجمه جمله: «یکی از اعضای باشگاه سؤالی مطرح کرد اما جدی

گرفته نشد چون همه موافق بودند که آن سؤال کاملاً بی‌ربط به موضوع بحث است.»

(۱ مطمئناً / ۲) به طور مناسب / ۳) به شکلی جدی / ۴) لزوماً

۲۲-گزینه ۳ ترجمه جمله: «تلویزیون برای روابط خانوادگی مضر است،

فقط برای این که زمان زیادی می‌گیرد و برای افراد وقتی برای روابط شخصی باقی نمی‌گذارد.»

(۱ در دسترس / ۲) نامربوط / ۳) مضر / ۴) گیج‌کننده

harm (n. & v.)

آسیب، آسیب زدن

Therefore, people should be informed of this danger and warned about the possible **harms**. (Vision 3 – Page 86)

بنابراین افراد باید از این خطر مطلع شوند و درباره آسیب‌های ممکن برحذر شوند.

Some technologies are dangerous to our health and can **harm** our body. (Vision 2 – Workbook – Page 27)

برخی از فناوری‌ها برای سلامتی ما خطرناکند و ممکن است به بدن ما آسیب برسانند.

harmful (adj.)

مضر، آسیب‌رسان

Has your father given up smoking? Yes, he knows smoking is **harmful to** his health. (Vision 2 – Page 68)

آیا پدرت سیگار را ترک کرده است؟ بله، او می‌داند سیگار کشیدن برای سلامتی‌اش مضر است.

harmless (adj.)

بی‌ضرر، بی‌خطر

You can hold the snake; it's **harmless**.

می‌توانی آن مار را (در دست) نگه داری؛ بی‌خطر است.

پاسخ درس ۳

result in (phr v.)

منتج شدن به

The crash **resulted in** the deaths of 14 passengers.تصادف **منجر به** مرگ ۱۴ مسافر شد.

۴-گزینه ۴ ترجمه جمله: «آنا آلمان را ترک کرد؛ به امید این که خانواده اش را قبل از این که بروند، دوباره ببیند.»

(۱) واقعیت / (۲) عنصر / (۳) اعتماد / (۴) امید

expectation (n.)

انتظار، توقع

We did so well – beyond all our **expectations**.کارمان خیلی خوب بود، فراتر از همه **انتظاراتمان**.

expect (v.)

انتظار داشتن، پیش‌بینی کردن

We are **expecting** a lot of applicants for the job.ما متقاضیان زیادی برای این شغل **پیش‌بینی می‌کنیم**.

expected (adj.)

پیش‌بینی شده

The painting sold for three times the **expected** price.این نقاشی سه برابر بیشتر از قیمت **پیش‌بینی شده** فروخته شد.

expectedly (adv.)

همان‌طور که انتظار می‌رود

The hotel is **expectedly** elegant and regularly rated the number one ski hotel in America.این هتل همان‌طور که **انتظار می‌رود** زیبا است و مرتباً به عنوان هتل شماره یک مخصوص اسکی در امریکا رده‌بندی می‌شود.

unexpectedly (adv.)

به شکلی غیر منتظره

Their campaign was **unexpectedly** successful.کمپین آن‌ها به شکل **غیر منتظره‌ای** موفق بود.

۵-گزینه ۱ ترجمه جمله: «بعد از حادثه خیلی طول کشید تا او به حالت ذهنی **سابق** خود بازگردد.»

(۱) سابق، پیشین / (۲) بی‌مصرف / (۳) مشابه / (۴) شخصی

Look at sentences nearby especially the **former** ones to find what they refer to. (Vision 2 – Page 91)به جملات نزدیک به خصوص جملات **پیشین** نگاه کنید تا بفهمید به چه چیزی اشاره می‌کنند.

۶-گزینه ۳ ترجمه جمله: «عجیب نبود که اول نمی‌توانست من را **بشناسد**؛

به هرحال خیلی وقت بود همدیگر را ندیده بودیم.»

ترجمه گزینه‌ها در حالت مصدری:

(۱) مشاهده کردن / (۲) تصور کردن / (۳) **بازشناختن** / (۴) شامل شدنI didn't **recognize** you in your uniform.تو را در لباس فرمات **نشناختم**.

recognition (n.)

شناخت

There is general **recognition** that the study techniques of many students are weak.

شناخت کلی این است که تکنیک‌های مطالعه بسیاری از دانشجویان ضعیف است.

recognizable (adj.) (≠ unrecognizable)

شناختنی، قابل تشخیص (غیرقابل تشخیص)

The city is hardly **recognizable** since I last visited it in 1986.این شهر از آخرین باری که در سال ۱۹۸۶ دیدمش، به سختی **قابل تشخیص** بود.

۱-گزینه ۱ ترجمه جمله: «حالا که ترم تمام شده، همه دانش‌آموزان برای تعطیلات بسیار **هیجان‌زده** اند.»

(۱) **هیجان‌زده** / (۲) روشن، سر حال / (۳) احساساتی / (۴) در دسترسI'm so **excited** that we're going to Yazd. (Vision 2 – Page 98)از اینکه می‌خواهیم به یزد برویم بسیار **هیجان‌زده‌ام**.

exciting (adj.)

هیجان‌انگیز

It is a really difficult but **exciting** job. (Vision 2 – Page 66)این شغل واقعاً دشوار اما **هیجان‌انگیز** است.

excite (v.)

هیجان‌زده کردن

His playing is technically brilliant, but it doesn't **excite** me.نواختنش به لحاظ فنی عالی است؛ اما مرا **هیجان‌زده** نمی‌کند.

excitement (n.)

هیجان

The arrival of a stranger caused some **excitement** in the village.ورود یک غریبه باعث **هیجان** در روستا شد.

۲-گزینه ۳ ترجمه جمله: «او با این که معمولاً ترجیح می‌دهد تنها باشد، دعوت ما را برای این که کل بعد از ظهر را با ما بماند **قبول کرد**.»

ترجمه گزینه‌ها در حالت مصدری:

(۱) پیشنهاد کردن / (۲) اجازه دادن / (۳) **قبول کردن** / (۴) پایین آوردنHe asked me to marry him and I **accepted**.او از من درخواست ازدواج کرد و من **پذیرفتم**.

acceptance (n.)

پذیرش، باور

There is widespread **acceptance of** these principles.**پذیرش** گسترده‌ای از این اصول وجود دارد.

acceptability (n.)

قابلیت پذیرش، مقبولیت

The social **acceptability** of smoking varies between countries.**مقبولیت** اجتماعی سیگار بین کشورها متفاوت است.قابل قبول (غیرقابل قبول) **acceptable (adj.) (≠ unacceptable)**Pollution on this level is no longer socially **acceptable**.آلودگی در این سطح به لحاظ اجتماعی دیگر **پذیرفتنی** نیست.

accepted (adj.)

پذیرفته شده

There is no universally **accepted** definition of basic needs.تعریف **پذیرفته‌شده** جهانی از نیازهای پایه‌ای وجود ندارد.

۳-گزینه ۱ ترجمه جمله: «تحقیقی که انجام شد **نتایجی** داشت که تقریباً همه را شگفت‌زده کرد.»

(۱) **نتیجه** / (۲) کف، پنجه / (۳) عادت، رسم / (۴) علاقه‘So’ shows that the second sentence is the **result** of the first one. (Vision 3 – Page 36)«پس» نشان می‌دهد که دومین جمله **نتیجه** جمله اول است.

result from (phr v.)

حاصل شدن از

We are still dealing with problems **resulting from** errors made in the past.ما همچنان داریم با مشکلات **ناشی از** اشتباهات گذشته دست و پنجه نرم می‌کنیم.

imaginary (adj.)

خیالی، غیرواقعی

We use 'conditional type II' to talk about **imaginary** situations. (Vision 3 – Page 61)ما از «شرطی نوع دوم» برای صحبت درباره شرایط **خیالی** استفاده می‌کنیم.**imaginable (adj.)**

قابل تصور

Computers now allow us to do things that were hardly **imaginable** only a few years ago.رایانه‌ها امروزه به ما امکان انجام کارهایی را می‌دهند که تنها چند سال پیش از این به سختی **قابل تصور** بود.**unimaginable (adj.)**

غیرقابل تصور

The scale of the fighting is almost **unimaginable**.ابعاد نبرد تقریباً **غیرقابل تصور** است.

۱۰-گزینه ۴ ترجمه جمله: «پیرمرد به مجموعه تمبرهای بارزشی که الان در آلبومش دارد بسیار افتخار می‌کند.»

(۱) تصور، تخیل / (۲) تجربه / (۳) تضاد / (۴) مجموعه

۱۱-گزینه ۱ ترجمه جمله: «پسرها که از رفتارشان با برادر کوچک‌ترشان **شرمند** بودند، تصمیم گرفتند بعد از آن تا جایی که می‌توانستند با او مهربان باشند.»

ترجمه گزینه‌ها در حالت مصدری:

(۱) **شرمند** بودن از / (۲) علاقه‌مند بودن به / (۳) شگفت‌زده شدن از / (۴) گیج شدن از

۱۲-گزینه ۱ ترجمه جمله: «وقتی آن نامزد نود درصد آرا را به دست آورد، **انتظار** قبلی از این که او در انتخابات به راحتی برنده می‌شود درست از آب در آمد.»

(۱) **انتظار** / (۲) بیان / (۳) سخنرانی، ارائه / (۴) مقایسه

۱۳-گزینه ۲ ترجمه جمله: «جان می‌خواست نقاش شود؛ اما **توقعات** والدینش چیز دیگری بود. آن‌ها می‌خواستند او مهندس شود.»

(۱) بیان / (۲) **توقع** / (۳) اجازه / (۴) مقصد

۱۴-گزینه ۴ ترجمه جمله: «وقتی اوضاع مطابق **انتظارات** سطح بالای مدیر برای روز معارفه او پیش نرفت، غمگین و دل‌سرد شد.»

(۱) احترام / (۲) شرایط / (۳) بیان / (۴) **انتظار**

۱۵-گزینه ۴ ترجمه جمله: «وقتی آن دو دوست از خواب بیدار شدند، هوا مرطوب و طوفانی بود، برای همین درباره **عقلانی بودن** رفتن به کوه صحبت کردند.»

(۱) تضاد / (۲) رابطه / (۳) جاذبه / (۴) **عقلانی بودن، مصلحت**They agreed on the **advisability** of travelling by train.آن‌ها روی **مصلحت** سفر با قطار توافق کردند.**advice (n.)**

پند

You should have followed my **advice**.باید به **توصیه** من گوش می‌کردی.**advise (v.)**

توصیه کردن، پند دادن

She needed someone to **advise** her.او به کسی نیاز داشت تا او را **راهنمایی** کند.**advisable (adj.)**

توصیه‌شدنی، به مصلحت، عاقلانه

Regular medical check-ups are **advisable**.معاینات پزشکی **مستمر توصیه می‌شوند**.**adviser (n.)**

مشاور

a financial **adviser**

مشاور مالی

۷-گزینه ۱ ترجمه جمله: «پژوهش‌های زیادی نشان می‌دهند که کشور برگزیده (دلخواه) تا حد زیادی به فاکتورهای اقتصادی **وابسته است**.»

ترجمه گزینه‌ها در حالت مصدری:

(۱) **بستگی داشتن به** / (۲) شامل شدن / (۳) ربط داشتن به / (۴) حساب کردنThe price **depends on** its size. (Vision 2 – Page 85)قیمت به اندازه‌اش **بستگی** دارد.**dependence (n.)**

وابستگی

The company needs to reduce its **dependence on** just one particular product.لازم است شرکت **وابستگی‌اش** را به تنها یک قلم کالای به خصوص کم کند.**dependent (adj.)**

وابسته

They hate being **dependent** on their parents.آن‌ها از اینکه به والدینشان **وابسته** باشند متنفرند.**independent (adj.)**

مستقل

We need a central bank that is **independent** of the government.ما به یک بانک مرکزی نیاز داریم که **مستقل** از دولت باشد.**dependable (adj.)**

قابل اتکا، قابل اعتماد

She is loyal and totally **dependable**.او وفادار و کاملاً **قابل اعتماد** است.

۸-گزینه ۱ ترجمه جمله: «معلم‌ها اغلب وقتی دانش‌آموزان‌شان سخت کار می‌کنند و به چیز مهمی دست می‌یابند، به آن‌ها **افتخار می‌کنند**.»

ترجمه گزینه‌ها در حالت مصدری:

(۱) **مغرور، مفتخر به** / (۲) علاقه‌مند بودن / (۳) **شرمند** بودن از / (۴) نگران بودن درباره

Barry was **proud of** the fact that he had never missed a day's work in his life.باری به این واقعیت که حتی یک روز کاری را در زندگی‌اش غیبت نداشته (از دست نداده)، **مفتخر** بود.**proudly (adv.)**

با افتخار، با غرور

He spoke **proudly** of his son's achievements.او **با افتخار** از دست‌آوردهای پسرش حرف می‌زد.**pride (n.)**

غرور

Pride would not allow her to give up.**غرور** به او اجازه نمی‌داد که تسلیم شود.

۹-گزینه ۲ ترجمه جمله: «داستانی که آن کودک برایمان گفت واقعی نبود؛ فقط زائیده **تخیلش** بود.»

(۱) نتیجه / (۲) **تخیل** / (۳) مقایسه / (۴) مجموعه**imagine (v.)**

تصور کردن

Imagine you are traveling in space. (Vision 2 – Page 22)**تصور کنید** در حال سفر در فضا هستید.**imagination (n.)**

تصور، خیال، تخیل

Art is what people create with **imagination** and skill. (Vision 2 – Page 90)هنر چیزی است که انسان‌ها **با تخیل** و مهارت خلق می‌کنند.

suit (v.)

مناسب بودن

It's important to find a form of exercise that **suits** your lifestyle.

مهم است شکلی از ورزش را بیابید که برای سبک زندگی شما مناسب باشد.

۴-گزینه ۴ ترجمه جمله: «او مجبور شد با پلیس مخفی ارتباط داشته باشد (بگیرد).»

(۱) الزام / (۲) پیش‌بینی / (۳) مقصد / (۴) ارتباط

There is a **connection** between pollution and the death of trees.

بین آلودگی و مرگ درختان ارتباطی وجود دارد.

وصل کردن (جدا کردن، اتصال را قطع کردن) **connect (v.) (≠ disconnect)**
Connect the speakers to the CD player.

بلندگوها را به دستگاه پخش سی دی وصل کن.

connected (adj.)

متصل، مرتبط

The TV won't work if the cable's not **connected**.

اگر کابل وصل نباشد تلویزیون کار نخواهد کرد.

۵-گزینه ۱ ترجمه جمله: «الف: خبری از تد برای من داری؟ ب: نه، اخیراً او را ندیده‌ام.»

(۱) اخیراً / (۲) به آرامی / (۳) معمولاً / (۴) به طریقی مناسب

What have you been doing **lately**?

تا زگی‌ها مشغول چه کاری بوده‌ای؟

۶-گزینه ۱ ترجمه جمله: «مجموعه کتاب‌ها و مجلات من در مقایسه با مجموعه کتابخانه هیچ است.»

(۱) مجموعه / (۲) تولید / (۳) بخشش، بخشندگی / (۴) اجرا

۷-گزینه ۲ ترجمه جمله: «این لباس با سرعت کم پرداخته شده تهبه شده» تا ضد آب شود.»

ترجمه گزینه‌ها در حالت مصدری:

(۱) خوشامد گفتن / (۲) پرداختن / (۳) تحقیق کردن / (۴) پیش‌بینی کردن

۸-گزینه ۴ ترجمه جمله: «رئیس جمهور از پیشرفت‌های اخیر کاملاً باخبر شده است.»

ترجمه گزینه‌ها در حالت مصدری:

(۱) مقایسه کردن با / (۲) مستقر شدن توسط / (۳) توجه کردن به / (۴) باخبر شدن

از، مطلع شدن از

The school promised to keep parents **informed about** the situation.

مدرسه قول داد تا والدین را در جریان این وضعیت نگه دارد.

inform (v.)

باخبر کردن

They decided to **inform** the police.

آنها تصمیم گرفتند تا پلیس را خبر کنند.

information (n.)

اطلاعات

The book contains **information** about a wide variety of subjects.

این کتاب حاوی اطلاعاتی درباره موضوعات بسیار گسترده‌ای است.

informative (adj.)

آگاهی‌دهنده

This is an interesting and highly **informative** book.

این کتابی جذاب و بسیار آموزنده است.

۱۶-گزینه ۳ ترجمه جمله: «پلیس در حال حاضر دارد رودخانه را جستجو

می‌کند تا ببیند آیا می‌توانند اجساد آن دو گردشگری که از آن قایق غرق شده زیر آب همچنان مفقودند پیدا کنند.»

ترجمه گزینه‌ها در حالت مصدری:

(۱) حدس زدن / (۲) انتظار داشتن / (۳) مفقود شدن / (۴) همخوانی داشتن

پاسخ درس ۱

۱-گزینه ۲ ترجمه جمله: «وقتی مواد خام یا غذاها فرآوری می‌شوند، به

روشی مناسب برای هدفی خاص تغییر می‌کنند.»

ترجمه گزینه‌ها در حالت مصدری:

(۱) جانسین کردن / (۲) فرآوری کردن / (۳) مدیریت کردن / (۴) انبار کردن

Food is often **processed** before it is packaged and sold.

غذا اغلب قبل از آن که بسته‌بندی و به فروش برود فرآوری می‌شود.

Some materials may give off harmful gases in the **process**. (Vision 3 – Page 86)

برخی از مواد ممکن است حین فرآیند گازهای مضر تراوش کنند.

رایانه‌ها اطلاعات را پردازش می‌کنند. **Computers process data.**
processor (n.) پردازشگر

Make the pastry in a food **processor**.

این خمیر را با غذاساز درست کنید.

۲-گزینه ۳ ترجمه جمله: «در خانواده ما، دوستی میان پدر و فرزندانش

ارزش بالایی دارد.»

(۱) اندازه / (۲) پروژه / (۳) دوستی / (۴) کمیت، مقدار

friendship (n.)

دوستی

Did you form any close **friendships** in college?

در دانشکده هیچ رفاقت صمیمی‌ای برقرار کردی؟

friend (n.)

دوست

Jerry, this is my **friend** Michael.

جری، این دوست من مایکل است.

friendly (adv.)

دوستانه

a **friendly** smile

لبخندی دوستانه

۳-گزینه ۲ ترجمه جمله: «او برای مهمانی، به شکلی مناسب لباس

پوشیده بود.»

(۱) به لحاظ ذهنی / (۲) به شکلی مناسب / (۳) به شکلی مفید / (۴) پشت سر هم

suitably (adv.)

به شکلی مناسب، به شایستگی

There are rules about dressing **suitably**.

قوانینی در مورد لباس پوشیدن به شکلی مناسب وجود دارد.

suitable (adj.)

مناسب

Complete each sentence with a **suitable** adjective.

(Vision 1 – Page 65)

هر جمله را با یک صفت مناسب کامل کنید.

suit (n.)

کت و شلوار

He's wearing a grey **suit**. (Prospect 1 – Page 28)

او کت و شلوار خاکستری به تن دارد.

willingly (adv.)

با کمال میل

Sixty percent of voters said they would **willingly** pay higher taxes for better health care.

شصت درصد از رأی‌دهندگان گفتند با کمال میل مالیات بیشتری برای مراقبت بهداشتی بهتر می‌پردازند.

۱۴-گزینه ۱ ترجمه جمله: «از آنجایی که این مرد تنبل است و هیچ احساس مسئولیتی ندارد، برای پول درآوردن برای خانواده‌اش کار نمی‌کند.»

(۱ احساس / ۲ اساس / ۳ عادت / ۴ مقدار)

۱۵-گزینه ۱ ترجمه جمله: «از دست تو خسته شدم؛ لطفاً دربارهٔ چیزهایی که مایل نیستی برای تغییرشان سخت کار کنی غر نزن.»

(۱ مایل / ۲ اجتماعی / ۳ خاص / ۴ مسئول)

۱۶-گزینه ۳ ترجمه جمله: «او معمولاً در پنهان کردن احساساتی که نمی‌خواست نشان بدهد خوب بود، اما او همه آن‌ها را (از چهره‌اش) خواند و به رخ کشید.»

(۱ با دقت / ۲ به صورتی جدی / ۳ معمولاً / ۴ عاقلانه)

She doesn't **normally** arrive until ten.

او معمولاً زودتر از ساعت ده نمی‌رسد.

normal (adj.) (≠ abnormal) معمولی، عادی (غیرعادی، عجیب)A **normal** working week is 40 hours.

یک هفته کاری عادی ۴۰ ساعت است.

It's **abnormal** to have temperatures in the 30s here at this time of year.

داشتن دمای سی درجه در این موقع سال، اینجا، غیرعادی است.

normalize (v.)

عادی ساختن

Journalists are reporting that the situation has now **normalized**.

خبرنگاران گزارش می‌دهند که وضعیت عادی شده است.

normality (n.) (≠ abnormality) روال عادی (روال غیر عادی)We're hoping for a return to **normality** as soon as possible.

ما به بازگشت هر چه سریع‌تر به روال عادی امیدواریم.

۱۷-گزینه ۱ ترجمه جمله: «اگر حیوان خانگی‌ات را با بیسکویت تغذیه می‌کنی، عجیب نیست که آنقدر چاق است.»

ترجمه گزینه‌ها در حالت مصدری:

(۱ تغذیه کردن / ۲ پیشنهاد کردن / ۳ کسب کردن / ۴ روخوانی (سریع) کردن)

feed (v.)

غذا دادن به، غذا خوردن

Kate forgot to **feed** the chickens, didn't she?

(Vision 3 – Workbook – Page 20)

کیت فراموش کرد به مرغ‌ها غذا بدهد، این طور نیست؟

Frogs generally **feed** at night.

قورباغه‌ها عموماً در شب غذا می‌خورند.

۱۸-گزینه ۲ ترجمه جمله: «بیشتر مردم شاید مایل نباشند این واقعیت را بپذیرند؛ اما جهان امروز را متأسفانه قدرت پول اداره می‌کند.»

(۱ ممکن / ۲ مایل / ۳ مناسب / ۴ به صرفه)

۹-گزینه ۴ ترجمه جمله: «منطقی‌ست که فرض کنیم او از قبل می‌دانست

این اتفاق خواهد افتاد.»

(۱ منظم / ۲ مسئول / ۳ مضطرب، عصبی / ۴ منطقی)

Be **reasonable** – you can't expect her to do all the work on her own!**منطقی** باش، تو نمی‌توانی از او انتظار داشته باشی همه کارها را به تنهایی انجام دهد!We'd like to know the **reason** why she didn't accept the job.

ما می‌خواهیم دلیل این که چرا او این شغل را نپذیرفت، بدانیم.

۱۰-گزینه ۲ ترجمه جمله: «در مراسم عروسی بسیار احساساتی شده بودم.»

(۱ مقتصد / ۲ احساساتی / ۳ مربوط به خوشنویسی / ۴ تزئینی)

۱۱-گزینه ۲ ترجمه جمله: «مرد بیمار پاهایش را در آب سرد گذاشت؛ به

امید این که کمک کند دمای بدنش پایین بیاید.»

ترجمه گزینه‌ها در حالت مصدری:

(۱ ردیف کردن، رتبه‌بندی کردن / ۲ پایین آوردن / ۳ پیش‌بینی کردن /

۴ ترقی دادن)

lower (v. & adj.)

کم کردن، پایین‌تر

Trees can **lower** the cooling costs of your home. (Vision 3 – Page 74)

درختان می‌توانند به کاهش هزینه‌های خنک‌سازی خانه‌تان کمک کنند.

She felt a pain in her **lower** back.

در پایین کمرش احساس درد می‌کرد.

low (adj. & adv.)

پایین، کم

Temperatures are very **low** for the time of year.

دما برای این موقع از سال بسیار کم است.

The plane seemed to be flying very **low**.

این هواپیما به نظر می‌رسید خیلی پایین پرواز می‌کند.

۱۲-گزینه ۱ ترجمه جمله: «معلم‌ها، اغلب وقتی دانش‌آموزان‌شان سخت

کار می‌کنند و به چیز مهمی دست می‌یابند، به آن‌ها افتخار می‌کنند.»

ترجمه گزینه‌ها در حالت مصدری:

(۱ افتخار کردن به / ۲ کسل شدن از / ۳ مطمئن بودن از / ۴ نگران بودن دربارهٔ)

۱۳-گزینه ۳ ترجمه جمله: «وقتی گفت مایل نیست آن سؤال خاص را پاسخ

دهد، سریع سؤالات را عوض کردیم.»

(۱ آرام / ۲ دقیق / ۳ مایل / ۴ مناسب)

willing (adj.) (≠ unwilling)

مایل (بی‌میل)

How much are they **willing** to pay? آن‌ها مایلند چقدر بپردازند؟The witness was **unwilling** to cooperate.

شاهد برای همکاری بی‌تمایل بود.

willingness (n.) (≠ unwillingness)

تمایل (بی‌میلی)

Jack appreciated her **willingness** to help.

جک میل او به کمک را تحسین می‌کرد.

Many politicians have expressed **unwillingness** to support the prime minister.

بسیاری از سیاستمداران بی‌میلی خود را برای حمایت از نخست‌وزیر ابراز کرده‌اند.

۲۲-گزینه ۳ ترجمه جمله: «علی‌رغم این واقعیت که ماطی خواب دیگر هوشیارانه به دنیای بیرون آگاه نیستیم، ذهن ما فعالانه به پردازش اطلاعات ادامه می‌دهد.»
ترجمه گزینه‌ها در حالت مصدری:

(۱) مستلزم بودن / (۲) تمرین کردن / (۳) پردازش کردن / (۴) تجربه کردن

۲۳-گزینه ۱ ترجمه جمله: «دوست دارم به پیشنهادت (خوب) فکر کنم قبل از آن که جوابی قطعی بدهم.»
(۱) قطعی / (۲) تولیدی، سازنده / (۳) مهمان‌نواز / (۴) بی‌احساس

پاسخ درس ۲

۱-گزینه ۲ ترجمه جمله: «به نظر می‌رسد بسیاری از بزرگسالان اطلاعات کمی دربارهٔ ابتدایی‌ترین علوم دارند.»

(۱) عاطفی / (۲) ابتدایی / (۳) داوطلبانه / (۴) تجاری

ابتدایی، مقدماتی

elementary (adj.)
You've made a very **elementary** mistake.
یک اشتباه خیلی **پیش پا افتاده** انجام داده‌ای.
I'm only familiar with the subject at an **elementary** level.
من فقط در سطحی **مقدماتی** با موضوع آشنا هستم.

۲-گزینه ۱ ترجمه جمله: «او ممکن است بمیرد مگر این که بلافاصله به بیمارستان رسانده شود.»

(۱) بلافاصله / (۲) عموماً / (۳) اساساً / (۴) با اهمیت

سریع، فوری، بدون درنگ
immediate (adj.)
RAM stores information for **immediate** access.

رم (رایانه) اطلاعات را برای دسترسی **سریع** ذخیره می‌کند.

immediately (adv.)
بدون فوت وقت، بلافاصله
She answered almost **immediately**.
او تقریباً **درجا** جواب داد.

۳-گزینه ۳ ترجمه جمله: «با کمک فناوری، اسکی دیگر اساساً ورزشی مخصوص زمستان نیست.»

(۱) مکرراً / (۲) مستقیماً / (۳) اساساً / (۴) به طور جدی

عمدتاً، در درجه اول، اساساً
primarily (adv.)
World Wide Web is accessed through a Web browser using a computer or a mobile device, **primarily** by typing a term into a search box on the site.

دسترسی به شبکهٔ گستردهٔ جهانی به واسطهٔ یک مرورگر و با استفاده از یک رایانه یا موبایل و **عمدتاً** از طریق تایپ کردن یک کلمه در کادر جستجوی موجود در یک سایت صورت می‌گیرد.

نخستین، اصلی، ابتدایی
primary (adj.)
Personal safety is of **primary** importance
امنیت فردی از اهمیت **بالایی** برخوردار است.

۴-گزینه ۴ ترجمه جمله: «او بسیار باهوش است، اما کارش **ساختار** (سازماندهی) ندارد.»

(۱) شکل‌گیری / (۲) ارتباط / (۳) بیان / (۴) ساختار، سازمان‌دهی

۱۹-گزینه ۴ ترجمه جمله: «اگر بپذیریم که هر خلاف کاری فقط بیمار است، معنایش این است که او را نمی‌توان **مسئول** کارهایش دانست.»
(۱) مرتبط با / (۲) مهیا برای / (۳) داوطلبانه برای / (۴) **مسئول**

مسئول (غیرمسئول)
responsible (adj.) (≠ irresponsible)

If anything goes wrong, I will **hold** you personally **responsible**.

اگر هر مشکلی پیش بیاید، من شما را شخصاً **مسئول** خواهم دانست.

When it comes to money, Dan is completely **irresponsible**.

وقتی پای پول وسط است، دان کاملاً **بی‌مسئولیت** است.

responsibly (adv.) (≠ irresponsibly)

به شکلی مسئولانه (غیرمسئولانه)

Can I rely on you to behave **responsibly** while I'm away?

می‌توانم به تو اعتماد کنم که وقتی نیستم **مسئولانه** رفتار کنی؟

responsibility (n.)

A terrorist group has claimed **responsibility** for the bombing.

یک گروه تروریستی **مسئولیت** بمب‌گذاری را بر عهده گرفته است.

The boy developed a **sense of responsibility** with his first job.

این پسر در شغل اولش **حس مسئولیت** پیدا کرد.

۲۰-گزینه ۴ ترجمه جمله: «برای چنین مرد مشهور و ثروتمندی، این زندگی شخصی **به طرز شگفت‌انگیزی** ساده و معمولی بود.»

(۱) به شدت / (۲) با افتخار / (۳) طبیعتاً / (۴) **به طرز شگفت‌انگیزی**

به‌طور تعجب‌آور، به‌طور شگفت‌آور
surprisingly (adv.)

He was very friendly and helpful to poor families. Not

surprisingly, he was regarded as a dedicated physician.

(Vision 3 – Page 20)

او در برابر خانواده‌های فقیر بسیار دوستانه و کمک‌کننده بود. **تعجب‌آور** نیست

که به عنوان پزشکی فداکار و متعهد محسوب می‌شد.

surprising (adj.)
تعجب‌آور، شگفت‌آور

He gave a quite **surprising** answer.

او پاسخ کاملاً **تعجب‌آوری** داد.

surprise (v. & n.)
متعجب کردن، غافلگیر کردن، غافلگیری

It doesn't **surprise** me that their parents don't want them to get married.

اینکه والدین آن‌ها نمی‌خواهند آن‌ها با هم ازدواج کنند من را **متعجب** نمی‌کند.

Don't tell Anne we've arranged a party for her – I want it to be a **surprise**.

به آن نگو که برایش مهمانی ترتیب داده‌ایم. می‌خواهم این اتفاق برایش یک **غافلگیری** باشد.

surprised (adj.)
متعجب، شگفت‌زده

We were very **surprised** at the result.

ما از نتیجه بسیار **متعجب و شگفت‌زده** شدیم.

۲۱-گزینه ۴ ترجمه جمله: «این پژوهش بسیار گران بوده است و خود این کار نیز گران است. شاید به همین دلیل است که آن‌ها **تمایلی** ندارند زحمت و

هزینه را تقبل کنند تا کاری را انجام دهند که مطمئن نیستند جواب خواهد داد.»

(۱) احساسی / (۲) با صرفه، صرفه‌جو / (۳) داوطلبانه / (۴) **تمایل**

۷- گزینه ۴ ترجمه جمله: «دوست ندارم حیوانات را در باغ وحش ببینم. ترجیح می‌دهم آن‌ها را در مناطق طبیعی **پیرامون** شان ببینم.»
(۱ آسوده / ۲ نزدیک، بلافاصله / ۳ متضاد / ۴ **پیرامون**)

surrounding (adj.)

پیرامون، اطراف

A lot of the children at the school do not live in the town, but come in from the **surrounding** countryside.

بسیاری از بچه‌های این مدرسه در شهر زندگی نمی‌کنند، بلکه از روستاهای اطراف می‌آیند.

surround (v.)

احاطه کردن

Lakes are usually **surrounded** by land, while oceans are what surround continents. (Vision 3 – Page 64)

دریاچه‌ها معمولاً توسط زمین (خشکی) احاطه می‌شوند، در حالی که اقیانوس‌ها قاره‌ها را در میان می‌گیرند.

۸- گزینه ۴ ترجمه جمله: «ما در انجام آزمایش مشکل داشتیم؛ واقعاً آزمایش پیچیده‌ای است.»
(۱ مضطرب، عصبی / ۲ مرتبط / ۳ مؤثر / ۴ پیچیده)

complicated (adj.)

پیچیده

In this technique which is also known as word attack, looking for word parts can help you read and understand the meaning of **complicated** words. (Vision 3 – Page 55)

در این تکنیک که به نام "word attack" نیز شناخته می‌شود، جستجوی اجزای واژگان می‌تواند به شما کمک کند معنی کلمات پیچیده را بخوانید و بفهمید.

۹- گزینه ۲ ترجمه جمله: «در نهایت مرگ به رنج او پایان داد؛ او دیگر درد نمی‌کشد.»
(۱ هشدار / ۲ رنج / ۳ فرمول / ۴ تنبلی)

suffering (n.)

رنج

the pain and **suffering** caused by road accidents

درد و رنج ایجاد شده توسط تصادفات جاده‌ای

suffer (v.)

رنج بردن، تحمل کردن

A hearing device is available for some people **suffering** from hearing loss. (Vision 3 – Page 67)

یک دستگاه شنوایی در اختیار کسانی که از فقدان شنوایی رنج می‌برند قرار می‌گیرد. دردکش، کسی که از چیزی رنج می‌برد، دردمند

sufferer (n.)

This spring has been particularly difficult for allergy **sufferers**. این بهار به ویژه برای مبتلایان به آلرژی سخت گذشته است.

insufferable (adj.)

غیرقابل تحمل

The heat was **insufferable**.

گرما غیرقابل تحمل بود.

۱۰- گزینه ۳ ترجمه جمله: «چیدمان کلی بخش‌های مختلف چیزی که ساخته می‌شود، مثل ساختمان، کتاب، ماشین و غیره طرح نام دارد.»
(۱ پایه / ۲ پروژه / ۳ طرح / ۴ مسئله)

design (n. & v.)

طرح، طراحی کردن

The new plane is in its final **design** stage.

هواپیمای جدید در مرحله نهایی طراحی است.

It is **designed** for foreign students. (Vision 3 – Page 47)

این برای دانشجویان خارجی طراحی شده است.

The public expect high standards from any large **organization**.

مردم از هر سازمان بزرگی انتظار استانداردهای بالا دارند.

organize (v.)

سازمان دادن

The course was **organized** by a training company.

این دوره توسط یک شرکت آموزشی سازمان داده شده بود.

organized (adj.) (≠ **disorganized**) (بی‌نظم)

Organized groups of citizens are more successful at changing the government's mind.

گروه‌های سازمان‌یافته شهروندان در تغییر ذهن دولت موفق‌ترند.

The conference was completely **disorganized**.

کنفرانس تماماً بی‌نظم و آشفته بود.

organizer (n.)

مؤسس، سازمان‌دهنده

The **organizers** had expected about 50,000 people to attend the concert.

سازمان‌دهندگان انتظار داشتند حدود ۵۰ هزار نفر در کنسرت شرکت کنند.

۵- گزینه ۳ ترجمه جمله: «ورزش کردن و کاهش وزن می‌تواند برای پایین آوردن فشار خونتان مفید باشد و کمک می‌کند احساس کنید پرانرژی‌تر هستید.»
(۱ سبک / ۲ انتخاب / ۳ کاهش / ۴ کار، تکلیف)

loss (n.)

فقدان، ضرر

It was an ancient car anyway, so it was no great **loss**.

به هر حال ماشین کهنه‌ای بود، برای همین فقدان بزرگی نبود (چیز زیادی را از دست ندادیم).

lose (v.)

از دست دادن

Hopefully, we won't **lose** any plants and animals and we will have enough food in the future. (Vision 1 – Page 24)

به امید خدا ما هیچ گیاه و حیوانی را از دست نخواهیم داد و در آینده به اندازه کافی غذا خواهیم داشت.

loser (n.)

بازنده

The **losers** of both games will play with each other for third place.

بازنده‌های هر دو بازی برای مقام سوم با هم بازی خواهند کرد.

۶- گزینه ۳ ترجمه جمله: «چیزی دارد واقعاً نگرانم می‌کند، اما نمی‌توانم شرح دهم چیست.»

ترجمه گزینه‌ها در حالت مصدری:

(۱ قرار دادن / ۲ وقف کردن / ۳ شرح دادن، تعریف کردن / ۴ مدیریت کردن)

I'll now try to **define** the term 'collocation'.

حالا سعی می‌کنم اصطلاح «هم‌آبی» را تعریف کنم.

definite (adj.) (≠ **indefinite**) (غیرقطعی، نامشخص)

It's impossible for me to give you a **definite** answer.

برای من ناممکن است تا جوابی قطعی به شما بدهم.

She is **indefinite** about her plans.

او درباره برنامه‌هایش نامطمئن است.

definitely (adv.)

قطعاً

I **definitely** need a holiday.

من قطعاً به تعطیلات نیاز دارم.

۱۹-گزینه ۴ ترجمه جمله: «در زمستان شهر شلوغ می‌شود چون بسیاری از مردم از روستاهای اطراف برای کار به آنجا می‌آیند.»
ترجمه گزینه‌ها در حالت مصدری:

(۱) جذب کردن (۲) الهام بخشیدن / (۳) ربط دادن / (۴) احاطه کردن

۲۰-گزینه ۴ ترجمه جمله: «دولت وعده داده برای یافتن راهی برای خروج از مشکل آلودگی هوای شهر اقدامی فوری کند. آن‌ها می‌دانند زمانی برای تلف کردن باقی نمانده است.»
(۱) مرکب / (۲) مجهول / (۳) متضاد / (۴) فوری

۲۱-گزینه ۴ ترجمه جمله: «بچه‌ها در جشن تولد بازی‌ای کردند که در آن باید چند سرنخ را دنبال می‌کردند تا هدیه‌های کوچکی برای هر مهمان پیدا کنند.»
(۱) دستگاه، وسیله / (۲) کارکرد / (۳) توجه، درود / (۴) سرنخ

Police are still looking for **clues** in their search for the missing girl.

پلیس هنوز در حال جستجوی **سرنخ** در تحقیقشان برای دختر گم شده است.

۲۲-گزینه ۳ ترجمه جمله: «البته ما وارد گفتگو می‌شویم و آماده شنیدن حرف‌های دیگران هستیم، اما **توقع** شنیده شدن و دیده شدن را هم داریم.»
(۱) اضافه / (۲) ارتباط / (۳) توقع / (۴) راه حل

۲۳-گزینه ۳ ترجمه جمله: «به جان گفتم فقط به دلیل این که تجربه بدی از یکی از شرکت‌های خودروسازی چینی دارد، نباید آن را **تعمیم** دهد و بگوید همه شرکت‌های چینی خودروی بی کیفیت تولید می‌کنند.»
ترجمه گزینه‌ها در حالت مصدری:

(۱) قبول کردن / (۲) بحث کردن / (۳) تعمیم دادن / (۴) تأکید کردن

You can't **generalize** about a continent as varied as Europe.
شما نمی‌توانید در مورد قاره‌ای آنقدر متنوع و گوناگون مثل اروپا کلی‌گویی کنید.
general (adj.) کلی، عمومی

In general, women live longer than men.

به‌طور کلی، زنان بیشتر از مردان عمر می‌کنند.

generally (adv.) عموماً، به‌طور کلی، معمولاً

Ants are **generally** red and black in color.

(Vision 3 – Workbook – Page 38)

رنگ مورچه‌ها معمولاً قرمز و سیاه است.

۲۴-گزینه ۴ ترجمه جمله: «از هر چهار نفر یک نفر یک زمانی در زندگی خود از نوعی بیماری ذهنی **رنج** خواهد برد.»
ترجمه گزینه‌ها در حالت مصدری:

(۱) مراقب بودن / (۲) تولید کردن / (۳) مقید بودن به، چسبیدن به / (۴) رنج بردن

از، دچار شدن به

۲۵-گزینه ۴ ترجمه جمله: «با توجه به **منابع** کم و تجهیزات ناکافی کشاورزان، بسیاری از مردم فکر می‌کنند آن‌ها نمی‌توانند مشکلاتشان را مدیریت کنند؛ اما کشاورزان حاضرند حداکثر تلاش خود را بکنند تا به این افراد ثابت کنند نظرشان اشتباه است.»

(۱) نظر / (۲) الگو / (۳) ماده غذایی / (۴) منبع

ایران به لحاظ **منابع** نفتی غنی است. Iran is rich in oil **resources**.

۱۱-گزینه ۲ ترجمه جمله: «راننده فوراً به بیمارستان برده شد چون در حادثه رانندگی خیلی بد زخمی شده بود.»

(۱) عاقلانه / (۲) فوراً / (۳) به طور جدی / (۴) کاملاً

۱۲-گزینه ۱ ترجمه جمله: «جان در حال حاضر نگران خیلی چیزهاست: در **وهله اول** سلامتی پسرش.»

(۱) در **وهله اول** / (۲) از لحاظ عاطفی / (۳) مکرراً / (۴) خوش‌بختانه

۱۳-گزینه ۳ ترجمه جمله: «هدف این دوره این است که به معلم‌ها کمک کند یاد بگیرند چگونه با دانش‌آموزان کم‌سال ارتباط مؤثر برقرار کنند.»
(۱) دقیقاً / (۲) معمولاً / (۳) به شکلی مؤثر / (۴) اخیراً

۱۴-گزینه ۱ ترجمه جمله: «مطمئنم این اتفاقی است که تا مدتی طولانی در ذهنتان **خواهد ماند**.»

ترجمه گزینه‌ها در حالت مصدری:

(۱) ماندن / (۲) رنج کشیدن / (۳) مبهوت کردن / (۴) ادعا کردن

Whenever they find a sweet on the floor, they **stick to** the sweet and carry it to their home. (Vision 3 – Page 66)

آن‌ها هر وقت آبنبات (شیرینی) روی زمین پیدا می‌کنند، به آبنبات می‌چسبند و آن را تا خانه‌شان می‌برند.

۱۵-گزینه ۳ ترجمه جمله: «این نوع جدید تلسکوپ دیگر تصاویر را یازده برابر **بزرگ‌نمایی** می‌کند.»

ترجمه گزینه‌ها در حالت مصدری:

(۱) بازشناختن / (۲) کاوش کردن / (۳) بزرگ‌نمایی کردن / (۴) زباله‌گردی کردن

The picture shows the insect's head **magnified** ten times.

این تصویر، سر ده بار **بزرگ‌نمایی** شده این حشره را نشان می‌دهد.

He examined the stamp under a powerful **magnifying glass**.
او تمبر را زیر یک **ذره‌بین** قوی بررسی کرد.

۱۶-گزینه ۴ ترجمه جمله: «یک جنگ جهانی دیگر ممکن است بیش از حد تصور خطرناک باشد؛ بعضی معتقدند حتی ممکن است به ناپودی **کل** حیات بشری روی زمین منجر شود.»

(۱) بلافاصله / (۲) فعال / (۳) عمومی / (۴) کل

Highlight phrases and parts of sentences instead of **entire** sentences.

عبارات و بخش‌هایی از جمله را به جای **کل** جمله پررنگ کنید.

entirely (adv.) تماماً، کاملاً

Our situation is **entirely** different.

وضعیت ما کاملاً متفاوت است.

۱۷-گزینه ۱ ترجمه جمله: «وقتی آن نامزد نود درصد آرا را به دست آورد، **انتظار** قبلی از این که او در انتخابات به راحتی برنده می‌شود درست از آب درآمد.»
(۱) انتظار / (۲) بیان / (۳) توصیه / (۴) مقایسه

۱۸-گزینه ۴ ترجمه جمله: «این‌جا در پاریس، دقیقاً مثل همه جا در این روزها، پرداخت کردن پول **تقریباً** برای همه چیز با کارت اعتباری یا تلفن امکان‌پذیر است.»

(۱) به طور مشابه / (۲) به طور مؤثر / (۳) به نرمی، به آهستگی / (۴) تقریباً

۳-گزینه ۱ ترجمه جمله: «الف: به نظرت باید به پلیس خبر بدهیم؟»

ب: نه، فکر نکنم.»

ترجمه گزینه‌ها در حالت مصدری:

۱) خبر دادن / ۲) گسترش دادن / ۳) شامل شدن / ۴) جذب کردن

۴-گزینه ۳ ترجمه جمله: «هیچ کس مجبور نبوده کمک کند؛ همه آنها به صورت داوطلبانه آن‌جا بودند.»

۱) عمومی، کلی / ۲) معمولی، عادی / ۳) داوطلبانه / ۴) معادل

داوطلبانه (غیرداوطلبانه، ناخواسته) **voluntary (adj.) (≠ involuntary)**
People may be paid for **voluntary** garbage delivery as well. (Vision 3 – Page 86)

به افراد ممکن است برای تحویل **داوطلبانه** زباله نیز پولی پرداخت شود.

A sharp tap on the knee usually causes an **involuntary** movement of the lower leg.

یک ضربه تیز روی زانو معمولاً باعث حرکتی **غیرارادی** در قسمت پایینی پا می‌شود.

voluntarily (adv.) به صورت داوطلبانه

She wasn't fired, she left **voluntarily**.

او اخراج نشد، **داوطلبانه** از آن‌جا رفت.

volunteer (n.) داوطلب

Schools need **volunteers** to help children to read.

مدرسه‌ها برای کمک به بچه‌ها برای خواندن به **داوطلب** نیاز دارند.

۵-گزینه ۳ ترجمه جمله: «آنچه در صبحانه می‌خورم فقط شامل یک تکه نان و کمی پنیر است.»

ترجمه گزینه‌ها در حالت مصدری:

۱) ساختن، ایجاد کردن / ۲) جذب کردن / ۳) تشکیل شدن / ۴) از محدوده

.... تا بودن

۶-گزینه ۲ ترجمه جمله: «مدت زیادی بعد از حادثه، خواهرم هیچ حرکتی در پایش نداشت.»

۱) توقع / ۲) حرکت / ۳) رقم، شکل / ۴) الکتروسیته

He made a sudden **movement** and frightened the bird away.

او **حرکتی** ناگهانی کرد و پرنده را ترساند و پر داد.

move (v.) حرکت کردن، نقل مکان کردن

Joe had studied Chinese before he **moved** to China. (Vision 3 – Page 88)

جو قبل از آن که به چین **نقل مکان کند**، زبان چینی خوانده بود.

۷-گزینه ۳ ترجمه جمله: «ورزش کردن و کاهش وزن برای پایین آوردن فشار خونتان مفید است و کمک می‌کنند احساس کنید پرانرژی‌تر هستید.»

۱) خشم / ۲) کار، تکلیف / ۳) کاهش، فقدان / ۴) انتخاب

۸-گزینه ۴ ترجمه جمله: «اگر الان برای آن مشکل راه‌حل خوبی پیدا نکنیم، در آینده‌ای نزدیک برای خودمان در دسر **تلنبار** می‌کنیم.»

ترجمه گزینه‌ها در حالت مصدری:

۱) بلند کردن / ۲) نگه‌داشتن / ۳) گرمی داشتن / ۴) ذخیره کردن

۲۶-گزینه ۱ ترجمه جمله: «دانستن این‌که آیا این نتایج را می‌توان **تعمیم** داد یا نه، سخت است؛ چون فقط به دو شرکت کوچک اتکا دارند که فقط در یک

دوره شش ماهه مورد تحقیق بوده‌اند.»

ترجمه گزینه‌ها در حالت مصدری:

۱) **تعمیم دادن** / ۲) پیشنهاد کردن / ۳) علامت دادن / ۴) شایسته بودن

۲۷-گزینه ۴ ترجمه جمله: «تعداد استخرها بسیار محدود است. در واقع تنها ۶۰ تا در کل کشور هست.»

۱) کامل / ۲) ملی / ۳) هدفمند / ۴) کل

۲۸-گزینه ۱ ترجمه جمله: «بیل چنین استدلال می‌کند که یک تاریخدان واقعی به حقایق **وفادار می‌ماند**؛ بدون آنکه بر اساس آن چیزی که می‌دائیم

حقیقت است، کلی‌گویی کند.»

۱) **وفادار ماندن** / ۲) شامل شدن / ۳) مراقبت از / ۴) مراقب بودن

۲۹-گزینه ۲ ترجمه جمله: «ما می‌توانیم از پس این مشکل مالی بر بیاییم؛ اگر و تنها اگر به عنوان اعضای یک خانواده، **کنار هم باشیم**.»

ترجمه گزینه‌ها در حالت مصدری:

۱) برنامه‌ریزی کردن / ۲) **چسبیدن، کنار هم بودن** / ۳) بازشناختن / ۴) مراقبت کردن

پاسخ درس ۳

۱-گزینه ۴ ترجمه جمله: «این ابزارها را نمی‌شود همه جا استفاده کرد؛ آن‌ها برای استفاده در شرایط آب و هوایی خیلی سرد **طراحی شده‌اند**.»

ترجمه گزینه‌ها در حالت مصدری:

۱) مشاهده کردن / ۲) تصور کردن / ۳) تحقیق کردن / ۴) **طراحی کردن**

۲-گزینه ۳ ترجمه جمله: «معلم دانش‌آموزان را برای امتحان به گروه‌های مختلف **تقسیم کرد**.»

ترجمه گزینه‌ها در حالت مصدری:

۱) کاهش دادن / ۲) رفع کردن، حذف کردن / ۳) **تقسیم کردن، جدا کردن** /

۴) تکیه کردن، وابسته بودن

separate (v. & adj.) جدا کردن، جدا

It is impossible to **separate** belief from emotion.

جدا کردن باور از احساس ناممکن است.

You can write your notes in the margins or on a **separate** page. (Vision 3 – Page 81)

می‌توانید یادداشت‌هایتان را در حاشیه‌ها یا روی یک کاغذ **جدا** بنویسید.

separation (n.) جدایی

I believe "A **Separation**" is a good film.

من معتقدم «**جدایی**» (نادر از سیمین) فیلم خوبی است.

جداشدنی (جداشدنی، لاینفک) (separable (adj.) (≠ inseparable)

Physical health is not always easily **separable** from mental health.

سلامت جسمی همیشه به راحتی **تفکیک‌پذیر** از سلامت روانی نیست.

The three girls were **inseparable** friends.

این سه دختر دوستان **جداشدنی** بودند.

۹-گزینه ۳ ترجمه جمله: «می‌توانید نسخه الکترونیک آن دیکشنری را بخرید و از این طریق صرفه‌جویی کنید.»

(۱) منظم (۲) ملی (۳) الکترونیک (۴) عاقلانه

Airline passengers no longer have to turn off all **electronic** devices while on the plane.

مسافران خطوط هوایی دیگر مجبور نیستند تمام دستگاه‌های الکترونیک خود را وقتی در هواپیما هستند، خاموش کنند.

electric (adj.)

Many countries now think that cars that burn fossil fuels should be replaced by **electric** cars. (Vision 3 – Workbook – Page 47)

خیلی از کشورها حالا در این فکرند ماشین‌هایی که سوخت‌های فسیلی می‌سوزانند باید با خودروهای **برقی** جانشین شوند.

electrical (adj.)

Some electric cars can be plugged right into a regular **electrical** wall outlet. (Vision 3 – Workbook – Page 48)

برخی ماشین‌های برقی می‌توانند مستقیماً به یک پریز دیواری **برق** عادی وصل شوند.

electricity (n.)

Did you know that the things nobody needs can be used to produce **electricity**, heat or fuel? (Vision 3 – Page 86)

آیا می‌دانستید چیزهایی که هیچ‌کس بهشان احتیاج ندارد می‌توانند برای تولید **برق**، حرارت، یا سوخت استفاده شود؟

electrician (n.)

You'll need a qualified **electrician** to rewire your house.

شما به یک **برقکار** کاربلد نیاز دارید تا سیم‌کشی خانه‌تان را عوض کند.

۱۰-گزینه ۱ ترجمه جمله: «یک معلم خوب باید دانش‌آموزان را تشویق کند که **حقایق** اساسی علمی را کشف کنند.»

(۱) حقیقت (۲) عادت (۳) هدف (۴) نمودار، نگاره

۱۱-گزینه ۴ ترجمه جمله: «قمرهای متعددی دور آن سیاره می‌گردند، که همه در **جهت** یکسان حرکت می‌کنند.»

(۱) لحن (۲) توصیه (۳) پیوند، حرف ربط (۴) جهت

They hit a truck coming in the opposite **direction**.

آن‌ها به کامیونی زدند که از **جهت** مخالف می‌آمد.

direct (adj. & v.) (≠indirect)

مستقیم (غیرمستقیم)، هدایت کردن، جهت دادن

This door allows **direct** access from the kitchen to the garage.

این در دسترسی **مستقیم** از آشپزخانه به گاراژ می‌دهد.

The building collapsed as an **indirect** result of the heavy rain.

ساختمان در نتیجه **غیرمستقیم** باران شدید فرو ریخت.

A police officer was **directing** traffic.

یک افسر پلیس داشت ترافیک را **هدایت** می‌کرد.

directly (adv.) (≠indirectly) مستقیماً (به صورت غیر مستقیم)

The new law will affect us all, **directly** or **indirectly**.

قانون جدید به صورت **مستقیم** یا **غیرمستقیم** روی همه ما تأثیر خواهد گذاشت.

۱۲-گزینه ۴ ترجمه جمله: «آن دو تلویزیون **اساساً** شبیه هم‌اند، اما تلویزیون گران‌تر کنترل از راه دور دارد.»

(۱) به شکلی مؤثر (۲) مشابه (۳) کلاً (۴) در اصل، اساساً

۱۳-گزینه ۱ ترجمه جمله: «مقامات رسمی به ماهی‌گیران دربارهٔ امکان وقوع طوفان بزرگی که در ۴۸ ساعت آینده به ساحل می‌رسد، **هشدار** داده‌اند.»

(۱) هشدار (۲) نگرانی (۳) اتفاق (۴) اشاره، مأخذ

I'm giving you a final **warning** – don't be late again.

دارم **هشدار** آخر را به تو می‌دهم، دیگر دیر نکن.

warn (v.)

Travellers to Africa are being **warned** about the danger of HIV infection.

به مسافران عازم آفریقا دربارهٔ خطر بیماری عفونی ایدز **هشدار** داده می‌شود.

۱۴-گزینه ۱ ترجمه جمله: «او فقیر نیست: در واقع بیشتر از آن چه که برای حمایت از یک خانواده **لازم است** پول دارد.»

ترجمه گزینه‌ها در حالت مصدری:

۱) **لازم بودن، نیاز داشتن** (۲) منتقل کردن (۳) مدیریت کردن (۴) شامل بودن
Without (it) energy, we would have a harder time because most of our activities like cooking a dinner, heating a house, lighting a street, keeping a hospital open, running a factory all **require** energy. (Vision 3 – Page 92)

بدون انرژی، ما اوقات سخت‌تری خواهیم داشت چون اغلب کارهای ما مثل پختن شام، گرم کردن خانه، روشنایی خیابان، باز نگه داشتن بیمارستان، اداره کردن یک کارخانه، همه **نیازمند** انرژی است.

You **are required** by law to wear a seat belt.

شما توسط قانون **ملزوم** به بستن کمربند ایمنی هستید.

requirement (n.)

نیاز، الزام، پیش‌نیاز

Potatoes can provide one-third of our daily **requirement** of vitamin C.

سیب‌زمینی می‌تواند یک سوم از **نیاز** روزانه ما را به ویتامین سی تأمین کند.

If you are installing a new bathroom, it has to meet the **requirements** of the Building Regulations.

اگر داری حمام جدیدی نصب می‌کنی، باید با **الزامات** قوانین ساختمان مطابقت داشته باشی.

English 4 is a **requirement** for English majors.

درس انگلیسی ۴ **پیش‌نیاز** رشته‌های زبان انگلیسی است.

۱۵-گزینه ۱ ترجمه جمله: «او به عنوان دانشجوی بسیار **با صرفه‌جویی** زندگی می‌کرد، خیلی کم بیرون می‌رفت و خیلی کم لباس می‌خرید.»

(۱) **با صرفه‌جویی** (۲) به لحاظ علمی (۳) لزوماً (۴) به لحاظ عاطفی

In **economically** advanced countries, women marry later.

در کشورهای پیشرفته **اقتصادی**، زنان دیرتر ازدواج می‌کنند.

economy (n.)

اقتصاد، مصرف

They can be designed to meet different goals, such as better fuel **economy** or more power. (Vision 3 – workbook – Page 48)

آن‌ها را می‌توان برای مقاصد گوناگون، مانند **مصرف** سوخت بهتر یا قدرت بیشتر، طراحی کرد.

ترجمه گزینه‌ها در حالت مصدری:

(۱) طراحی کردن / (۲) کم کردن / (۳) آماده کردن / (۴) نابود کردن

reduce (v.)

کاهش دادن

When renewable energy resources are used, the demand for fossil fuels is **reduced**. (Vision 3 – Page 80)

وقتی از منابع انرژی تجدیدپذیر استفاده شود، تقاضا برای سوخت‌های فسیلی **کاهش پیدا می‌کند**.

reduction (n.)

کاهش

The markets are hoping for a gradual **reduction** in interest rates.

بازارها به **کاهش** تدریجی در نرخ‌های بهره چشم امید دارند.

۲۰-گزینه ۴ ترجمه جمله: «آقای کریمی همیشه آرزوی سفر به سرزمین‌های دور را داشته است؛ به خصوص سرزمین‌های آمریکای جنوبی.»

(۱) جهانی / (۲) پیچیده / (۳) مضر / (۴) دور

distant (adj.)

دور

The president hopes to visit Ireland in the not too **distant** future.

رئیس جمهور امیدوار است در آینده‌ای نه چندان **دور** به دیدار از کشور ایرلند برود.

distance (n.)

فاصله، از دور

Measure the **distance** between the two points.

فاصله بین این دو نقطه را اندازه بگیرید.

distance learning

آموزش از راه دور

۲۱-گزینه ۴ ترجمه جمله: «حتی در این عصر فناوری پیشرفته، فعالیت‌هایی مثل ماهی‌گیری و شکار **همچنان** کارهایی محبوب مانده‌اند.»

(۱) بی‌فایده / (۲) قبلاً / (۳) فیزیکی / (۴) مدام، همچنان

The English language is **constantly** changing.

زبان انگلیسی **دائماً** در حال تغییر است.

constant (adj.)

دائم

The **constant** noise drove me crazy.

آن صدای **دائم** مرا دیوانه کرد.

۲۲-گزینه ۳ ترجمه جمله: «باید به استفاده از سوخت‌های فسیلی ادامه دهیم تا زمانی که موفق شویم **منابع** پاک‌تری برای انرژی پیدا کنیم.»

(۱) مورد / (۲) ویژگی، کیفیت / (۳) منبع / (۴) شریک

source (n.)

منبع

People have used the sun as a heat **source** for thousands of years. (Vision 3 – Page 80)

مردم هزاران سال از خورشید به عنوان **منبع** گرما استفاده کرده‌اند.

توضیح: خیلی از دانش‌آموزان از تفاوت بین "source" و "resource" می‌پرسند. هر دوی این کلمات به معنی «منبع» هستند. "source" در واقع چیزی، جایی یا شخصی است که ما از آن چیزی دریافت می‌کنیم؛ مثلاً **گوشه**

منبع (source) پروتئین است یا یک **کتاب** منبع دانش است. ولی resource «دارایی ارزشمندی» است که به رشد و توسعه کمک می‌کند؛ مثلاً **نفت** یک منبع

(resource) است که به یک کشور کمک می‌کند در جنبه‌های مختلف مثل انرژی کارآمد عمل کرده و منجر به تولید ماده یا محصولی شود. **مردم** یک منبع

هستند که به رشد یک جامعه کمک می‌کنند.

economic (adj.)

اقتصادی

Economic growth is slow.

رشد **اقتصادی** کند است.

economist (n.)

اقتصاددان

Many **economists** are predicting the economy will improve.

بسیاری از اقتصاددان‌ها پیش‌بینی می‌کنند که اقتصاد رشد خواهد کرد.

۱۶-گزینه ۳ ترجمه جمله: «در مدرسه من، تقریباً همه ورزش می‌کنند. این ورزش‌ها شامل تنیس، والیبال و هاکی روی چمن است.»

ترجمه گزینه‌ها در حالت مصدری:

(۱) شامل شدن / (۲) اختصاص دادن / (۳) در بر داشتن / (۴) تأمین کردن

include (v.)

شامل شدن

Other elements **include** customs, values, behaviors, and artifacts.

(Vision 2 – Workbook – Page 46)

عناصر / موارد دیگر **شامل** رسوم، ارزش‌ها، رفتارها و دست‌سازه‌های هنری می‌شود.

including (prep.)

شامل، از جمله

The Olympic Games are an important international event

including summer and winter sports.

(Prospect 1 – Workbook – Page 2)

بازی‌های المپیک یک رویداد مهم بین‌المللی **شامل** ورزش‌های تابستانی و زمستانی است.

included (prep.)

از جمله، که شامل ... هم می‌شود

The trip costs a total of £250, insurance **included**.

هزینه سفر در مجموع ۲۵۰ پوند است، که **شامل** بیمه هم می‌شود.

۱۷-گزینه ۳ ترجمه جمله: «دوستم برای انجام کارهای خیر به **انجمن**

(جامعه) محلی پیوست.»

(۱) کارکرد / (۲) مقصد / (۳) **اجتماع، انجمن** / (۴) بینش

Wind turbines generate electricity for the local **community**.

(Vision 3 – Workbook – Page 53)

توربین‌های بادی برای **جوامع** بومی برق تولید می‌کنند.

۱۸-گزینه ۲ ترجمه جمله: «قبل از درخواست گذرنامه، باید همه **مدارک**

را به دقت آماده کنی.»

(۱) نظر / (۲) **مدرک** / (۳) نکته مهم / (۴) گفته، اظهار نظر

You can attach any **documents** to an email and send them to friends or colleagues.

شما می‌توانید هر **مدرکی** را به ایمیل ضمیمه کنید و آن‌ها را به دوستان یا همکاران ارسال کنید.

documentary (n.)

مستند

They showed a **documentary** on animal communication.

آن‌ها **مستندی** درباره ارتباطات حیوانات نشان دادند.

documentation (n.)

مستندات

Passengers without the correct **documentation** will not be allowed to travel.

مسافران بدون **مدارک** صحیح مجاز به سفر نخواهند بود.

۱۹-گزینه ۲ ترجمه جمله: «رضا مریض است و دکتر به او توصیه کرده

میزان چربی غذایی را **کم** کند.»

۲۷-گزینه ۴ ترجمه جمله: «دوره آموزشی در نظر گرفته شده، پس برای این

شغل هیچ سابقه کاری لازم نیست.»

ترجمه گزینه‌ها در حالت مصدری:

(۱) دسترسی یافتن / (۲) طراحی کردن / (۳) دریافت کردن / (۴) لازم بودن

۲۸-گزینه ۲ ترجمه جمله: «همه تازه‌واردها ملزم به پیروی از همه قوانین و

مقررات اداره آموزش هستند.»

ترجمه گزینه‌ها در حالت مصدری:

(۱) طراحی کردن / (۲) ملزم بودن / (۳) منتشر کردن / (۴) قول دادن

۲۹-گزینه ۱ ترجمه جمله: «در حالی که در جلسه اول درسشان با خوشحالی

روی زمین به شکل نیم‌دایره نشسته بودند از چهره‌هایشان علاقه و امید و هوش

می‌تابید.»

ترجمه گزینه‌ها در حالت مصدری:

(۱) تابیدن / (۲) احاطه کردن / (۳) مقایسه کردن / (۴) لرزیدن

ساطع کردن **radiate (v.)**

Heat radiated from the glowing coals.

گرما از زغال‌های گداخته ساطع می‌شد.

تشعشع **radiation (n.)**

Solar energy is produced by the radiation that reaches the Earth. (Vision 3 – Page 80)

انرژی خورشیدی از تشعشعی که به زمین می‌رسد، تولید می‌شود.

۳۰-گزینه ۴ ترجمه جمله: «این آزمون اساساً بی‌معناست چون من قبلاً این

درس را گذرانده‌ام.»

(۱) مستقیماً / (۲) به شکلی مهم / (۳) اخیراً / (۴) اساساً

The car's basically OK, but the paintwork needs some attention.

این ماشین اساساً خوب است، اما رنگ کاریش نیاز به توجه بیشتری دارد.

اساسی، پایه‌ای **basic (adj.)**

I really need to get some basic financial advice.

من واقعاً نیاز دارم کمی مشاوره اقتصادی پایه‌ای بگیرم.

اساس **basis (n.)**

Their claim had no basis in fact.

ادعای آن‌ها در واقع هیچ اساسی ندارد.

پایین، اساس، مبنا قرار دادن **base (v. & n.)**

The paper had intended to base itself in London.

این روزنامه قصد داشته تا بنیادش را در لندن بگذارد.

There is a door at the base of the tower.

در پایین برج، یک در قرار دارد.

He used the house as a base for his printing business.

او از این خانه به عنوان پایه برای کسب و کار انتشاراتش استفاده کرد.

۳۱-گزینه ۲ ترجمه جمله: «جیمی از زمان تصادف ماشین که گردشش

شکست، مداوم درد داشته است.»

(۱) فعال / (۲) مداوم / (۳) اولیه / (۴) اعتیادآور

Iran is rich in oil resources.

ایران به لحاظ منابع نفتی غنی است.

The main sources of renewable energy are wind, water and sun.

منابع اصلی انرژی‌های تجدیدپذیر باد، آب و خورشید هستند.

Rain is a source of water, but a dam is a water resource.

باران منبع تأمین‌کننده آب است؛ اما سد یک منبع ذخیره آب است.

۲۳-گزینه ۱ ترجمه جمله: «رایانه‌های آنالوگ دستگاه‌هایی چند منظوره‌اند

که قوانین فیزیک را برای انجام عملیات ریاضی به کار می‌گیرند.»

(۱) ابزار، دستگاه، وسیله / (۲) زمان / (۳) محل دفن زباله / (۴) مکانیسم

۲۴-گزینه ۳ ترجمه جمله: «این دختر جوان امکان پیدا کردن کاری با درآمد

خوب در شرکتی خارجی را بررسی می‌کند.»

ترجمه گزینه‌ها در حالت مصدری:

(۱) پیشنهاد کردن / (۲) مقایسه کردن / (۳) بررسی کردن، سنجیدن / (۴) آماده کردن

وزن داشتن، وزن کردن، سبک و سنگین کردن **weigh (v.)**

An elephant baby can weigh 200 pounds at birth.

(Vision 3 – Page 92)

یک بچه فیل ممکن است هنگام تولد ۲۰۰ پوند وزن داشته باشد.

وزن **weight (n.)**

Eating junk food makes people gain weight, and increases the risk of heart attack. (Vision 2 – Page 58)

خوردن هله هوله باعث می‌شود افراد چاق شوند و خطر حمله قلبی را افزایش می‌دهد.

کم‌وزن، زیر وزن **underweight (adj.)**

According to the hospital chart he's four kilos underweight.

طبق نمودار بیمارستان او ۴ کیلو کم‌بود وزن دارد.

اضافه وزن **overweight (adj.)**

John was 50 pounds overweight.

جان ۵۰ پوند اضافه وزن داشت.

۲۵-گزینه ۱ ترجمه جمله: «جیمی، از وقتی در حادثه رانندگی آسیب دید،

مدام درد دارد.»

(۱) مداوم / (۲) معمول / (۳) مستقیم / (۴) انسان

۲۶-گزینه ۴ ترجمه جمله: «به عنوان دانش‌آموز، باید بر همه ترس‌های

ممکن غلبه کنی و تا حد ممکن در بحث‌های کلاسی شرکت کنی.»

ترجمه گزینه‌ها در حالت مصدری:

(۱) فرستادن / (۲) رنج کشیدن / (۳) جدا کردن / (۴) غلبه کردن

To overcome the problem of charging electric cars, hybrid cars are also available. (Vision 3 – Workbook – Page 48)

برای غلبه بر مشکل شارژ خودروهای برقی، ماشین‌های هیبریدی (دوگانه‌سوز)

همچنان در دسترس هستند.

۳۲-گزینه ۴ ترجمه جمله: «ناتوانی مارتا در غلبه بر ترسش از آب او را از یادگیری شنا بازداشته است.»

ترجمه گزینه‌ها در حالت مصدری:

(۱) رها کردن، صادر کردن / ۲) خراب شدن، خراب کردن / ۳) توجه کردن /

۴) غلبه کردن

۳۳-گزینه ۲ ترجمه جمله: «لازم است مهارت‌هایی را که برای محل کار آینده خود نیاز داری، روزانه بیاموزی و تمرین کنی.»

(۱) ورود / ۲) اساس / ۳) مقدار / ۴) کارکرد

۳۴-گزینه ۴ ترجمه جمله: «مردم گاهی شکایت می‌کنند که دولت پول زیادی صرف تبلیغ دستاوردهایش می‌کند، اما واقعیت ساده این است که جامعه نیاز دارد درباره برنامه‌های در دسترسشان مطلع شود.»

ترجمه گزینه‌ها در حالت مصدری:

(۱) اختصاص دادن / ۲) باظهار کردن توسط / ۳) همکاری کردن با / ۴) مطلع

شدن از

۳۵-گزینه ۳ ترجمه جمله: «اگر داری دائماً به سفر پیش رویت به کشوری خارجی فکر می‌کنی، هرگز نمی‌توانی آن را از سرت بیرون کنی.»

(۱) بلادرنگ / ۲) شخصاً / ۳) دائماً / ۴) به لحاظ ذهنی

۳۶-گزینه ۴ ترجمه جمله: «هیچ راهی نبود تا از دانش‌آموزان خواسته شود برای پوشش (هزینه) سفر پول بیاورند، پس مدرسه تصمیم گرفت (خودش) هزینه‌ها را بپردازد.»

ترجمه گزینه‌ها در حالت مصدری:

(۱) سهم کردن / ۲) برآورد کردن / ۳) تعمیم دادن / ۴) خواستن، ملزم کردن